

برخودا ربود. برای شرکت در کنگره، برگزارکننده‌گان آن از همه دهقانان بالاتر از ۱۸ سال خواسته بودند تا در ازاء هر ۵۰۰ نفر از اهالی یک نماینده انتخاب کرده و به کنگره بفرستند. در زمان برگزاری کنگره ۱۱۱۵۰ نماینده حضور بهم رساندند. (۴۳)

کنگره تصویب کرد که سطوح مختلف تشکیلات شورایی از شوراهاى منطقه‌ای تا شوراهاى ده‌فورا ایجاد شوند. این شوراها قرار بود هر کدام در حیطه فعالیت خود بر عملکرد نمایندگان دولت نظارت کرده و سیاست‌های خود را با شوراهاى کارگران و سربازان هم‌سطح شان هماهنگ نمایند. بنا بر این سازمان شورایی در روستا نیز همانند شهر از بالا شکل گرفت. کنگره همچنین تصمیم گرفت که در فاصله بین دو کنگره یک کمیته اجرایی برای سیاست‌گذاری و پیشبرد امور جاری انتخاب شود. ۱۵ تا ۳۰ عضو کمیته اجرایی قرار شد و مستقیماً توسط کنگره انتخاب شوند و سپس حداقل ۳ نماینده از هر منطقه، ۵ نماینده از هر لشکر، دو نماینده از هر بخش نظامی (سواره یا پیاده) از آن بخش‌هایی که در خط مقدم جبهه بودند) و ۱۰ نماینده از نیروی دریایی به این تعداد اضافه شوند. (۴۴)

بدین سان ترکیب کمیته اجرایی عمدتاً از دهقانانی تشکیل میشد که در ارتش بودند. بعلاوه از آنجا که این کمیته ۲۵۰ نفره بیش از آن اندازه بزرگ بود که بتواند در فواصل نزدیک گردآمده و تصمیم‌گیری کند، قرار شد از بین اعضاء آن یک پرزیدیم ۱۵ نفره برای رسیدگی به مسائل جاری انتخاب شود. تشکلات شورایی دهقانان تا مقطع بعد از انقلاب اکثراً از تشکلات شورائی سربازان و دهقانان مستقل مانندوتنها در آن زمان بود که ایندو در یکدیگر ادغام شدند. در عرض چند ماه پس از برگزاری کنگره سراسری دهقانان، شوراهاى دهقانی در سطح منطقه، بخش و دهی پس از دیگری ایجاد شدند بنحوی که یک شبکه سراسری و سازمان یافته شورایی در روستا نیز بوجود آمد. البته بعلمت نبود که در کافی و با سواد برای گرداندن شوراهاى محلی دهات از یکسو، و همین‌طور به دلیل نبود امکانات مالی کافی برای تأمین تمام وقت کمیته‌های اجرایی نشسته‌این شوراها، تشکلات محلی شوراهاى دهقانان بطور گسترده و ادامه‌کار تشکیل نشده. در عوض شوراهاى منطقه‌ای که از کمیته اجرایی نشسته برخوردار بودند مستقیماً در سطوح محلی دخالت میکردند تا جای خالی شوراهاى دهات را پر کنند. (۴۵)

بعلاوه مجمع سنتی و قدیمی روستاهای روسیه موسوم به سخودی (Schody) لزوم ایجاد تشکل دیگری بنام شورای ده را برای توده دهقانان غیر ضروری میکرد. بهر رو تا پایان ژوئیه ۱۹۱۷ در مجموع ۵۲ شورای منطقه‌ای (از ۷۸ منطقه موجود) و ۳۷۱ شورای بخش (۴۶) بوجود آمدند، و بطور نسبی تعداد بسیار کمتری شوراهاى محلی پا گرفتند. (۴۷)

تا آنجا که به سازمانهای شورایی در روستا بر میگشت روند عمومی چنین بود که هر چه محدوده جغرافیایی که سازمان مربوطه در آن فعالیت میکرد کوچکتر میشد به همان اندازه نیز تعداد نسبی آن سازمان کمتر میشد. بعنوان مثال

تا اکتبر ۱۹۱۷ رگانه‌های شورایی دهقانان در ۶۷ ناحیه (guberniya) از ۸۲ نواحی سابق امپراطوری روسیه (۸۲٪) در ۴۳۷ شهرستان (uyezd) از ۶۵۰ شهرستان موجود (۶۷٪) و در ۷۸۷ بخش (volvost) از ۶۷۷۰ بخش روسیه (۱۶٪) پراکنده بودند. (۴۸)

سراسری شدن جنبش شورایی و ازکارافتادن دستگاه بوروکراسی دولتی تزاری از یکسو، وضعی دارای دولت موقت و نهادهای سنتی حکومت محلی (زمستوها، دوماهای محلی و غیره) از سوی دیگر لزوم پیشبرد یک فعالیت هماهنگ شده سراسری توسط شوراهای را به یک ضرورت عاجل تبدیل کرد. در پاسخگویی به این معضل از همان روزهای نخست اقداماتی صورت گرفته بود. بعنوان مثال در پایان ماه مارس دو کنفرانس منطقه‌ای در مسکو و ساراتف برگزار شدند. در کنفرانس منطقه‌ای مسکو نمایندگان ۷۰ شورای کارگری و ۳۸ شورای سربازان شرکت داشتند و در کنفرانس منطقه‌ای ساراتف نمایندگان ۱۸ شورای محلی حضور بهم رساندند. (۴۹) نتیجه عاجل این دو کنفرانس این بود که دفاتری برای نظارت به کارگردن شوراهای در سطح منطقه‌ای بوجود آورند. اقدامات مشابهی در برخی مراکز صنعتی دیگر رخ داد. در متن چنین تلاش عمومی برای یکپارچه کردن و متمرکز نمودن جنبش شورایی بود که کمیته اجرایی شورای پتروگراد برگزاری یک کنفرانس سراسری شوراهای رافرا خواند. پاسخ به این فراخوان برای برگزارکنندگان کنفرانس غیرقابل پیش بینی بود. وقتی این کنفرانس در ۲۹ مارس ۱۹۱۷ برگزار شد در مجموع ۴۸۰ نماینده در آن شرکت کردند که بیش از ۱۲۰ شهر و ۱۳۸۰ شورا را نمایندگی میکردند. علاوه بر این افراد، نمایندگان ۴۷ کمیته سربازان نیز در کنفرانس شرکت کردند که با احتساب تعداد آنان تعداد حضار شرکت کننده به ۶۰۰ نفر می رسید. (۵۰) کنفرانس از دولت موقت مدام که تحت نظارت "دمکراسی انقلابی" بهمانند حمایت کرد و در مقابل جنگ یک موضع دفاع طلبانه اتخاذ کرد. به علاوه کنفرانس بر لزوم یکپارچه شدن تشکیلاتی شوراهای محلی تا حد شوراهای منطقه‌ای تاکید نمود، و ایجا د ارتباط با شوراهای دهقانی را مورد توجه خود قرار داد. در خاتمه ۱۰ نماینده از شوراهای محلی که در کنفرانس شرکت داشتند به همراه ۶ نماینده از کمیته‌های سربازان به کمیته اجرایی شورای پتروگراد منضم شدند و بدین سان کمیته اجرایی موقت سراسری شوراهای بوجود آمد. (۵۱)

در نهم ماه مه کمیته اجرایی موقت شوراهای برگزاری یک کنگره سراسری را فراخواند و مقررات انتخاب نمایندگان را چنان وضع کرد که امکان بیشتری برای نمایندگی شدن شوراهای کوچکتر در کنگره وجود داشته باشد. شوراهایی که بین ۲۵,۰۰۰ تا ۵۰,۰۰۰ نفر را نمایندگی میکردند میتوانند ۲ نماینده به کنگره بفرستند و برای شوراهای بزرگتر وضع بدین منوال بود: برای ۵۰,۰۰۰ تا

۷۵۰,۰۰۰ نفر ۳ نماینده، برای ۷۵۰,۰۰۰ تا ۱,۰۰۰,۰۰۰ نفر ۴ نماینده، برای ۱,۰۰۰,۰۰۰ تا ۱,۵۰۰,۰۰۰ نفر ۵ نماینده، برای ۱,۵۰۰,۰۰۰ تا ۲,۰۰۰,۰۰۰ نفر ۶ نماینده و بالاخره برای شوراها بی که بیش از ۲,۰۰۰,۰۰۰ نفر را نمایندگی میکردند حداکثر تا ۸ نماینده را میشد انتخاب کرد. شوراها بی که کمتر از ۲۵۰,۰۰۰ نفر را نمایندگی میکردند یا بی که با یست با شوراها بی کوچکتر دیگر ادغام میشدند تا بطور مشترک بتوانند یک نماینده به کنگره اعزام کنند و یا نمیتوانستند نماینده خویش را صرفاً با رای مشورتی به کنگره بفرستند. نمایندگان سربازان حاضر در جبهه‌ها میبایست در کنگره‌های سربازان انتخاب میشدند. (۵۲)

نخستین کنگره سراسری شوراها در ۳ ژوئن ۱۹۱۷ برپا شد و تا ۲۴ ژوئن به درازا کشید. در مجموع ۱۰۹۰ نماینده که ۸۲۲ تن از آنان از حق رای کامل برخوردار بودند در کنگره شرکت جستند. این نمایندگان در مجموع ۳۰۵ شورای محلی، ۵۳ شورای منطقه‌ای و ۳۴ سازمان نظامی را نمایندگی میکردند. از این تعداد ۱۷۳ شورا، شوراها بی مشترک کارگران و سربازان بودند و ۷۲ شورا دهقانان را نیز نمایندگی میکردند. (۵۳)

این کنگره از جمله حمایت مشروط خود از دولت موقت را اعلام کرد یعنی بر حمایت خود از این دولت مدام که زیر نظر "دمکراسی انقلابی" باشد تاکید نمود و به علاوه تلاشهای کذایی دولت برای پایان دادن به جنگ و جلب رضایت نیروهای متفق برای یک صلح دمکراتیک عمومی را مورد تأیید خود قرار داد. کنگره همچنین یک کمیته اجرایی سراسری مرکب از ۲۵۰ عضو انتخاب نمود، ترکیب آن به ترتیب ۱۰۴ منشویک، ۱۰۰ سوسیال رولوسیونر، ۳۵ بلشویک و ۱۸ عضو حزب سوسیالیست دیگر بود. (۵۴) کمیته اجرایی جدید نمیتوانست در مواردی که لازم آید خود بطور مستقل در قبایل مسایل سیاسی اتخاذ تصمیم کند البته مدام که این تصمیمات از حدود رهنمودهای عمومی کنگره شوراها فراتر نمیرفت. به علاوه برای گرداندن امور جاری کمیته اجرایی منتخب از بین خود یک پرزیدیموم ۹ نفره برگزید و یک دفتر ۵ نفره را نیز ایجاد کرد. مسایل کارگری و نظامی توسط بخش‌های مختلف این دفتر مورد رسیدگی واقع میشد. به علاوه در جوار کمیته اجرایی ۱۸ دفتر که به مسایل گوناگون رسیدگی میکرد تشکیل شدند که هر کدام به نوبه خود چندین کمیسیون ویژه را در بر میگرفت. بدین سان یک دستگاه اداری بسیار بزرگ در کنار کمیته اجرایی بوجود آمد. این دفاترها قرار بود به مسایل نظامی، بین‌المللی، تامین خواربار، مسایل کارگری، مسایل ارضی، برنامهریزی اقتصادی، رتق و فتق نهادهای دولتی در شهر و روستا، "مبارزه بر علیه ضدانقلاب"، تبلیغات، ترتیب مروج، انتشار ایزوسیستا، امور مالی بهداشت و نظامت عمومی، ... رسیدگی نمایند. (۵۵)

کنگره بر سر ادغام کمیته اجرایی مرکزی شوراها بی دهقانان و کمیته اجرایی منتخب خود به توافق نرسید. به علاوه کنگره شوراها بی دهقانان نیز امتناع خود از

چنین ادغامی را قبلا اعلام کرده بود. ولی آنچه بالاخره مورد توافق واقع شد این بود که این دو کمیته اجرایی هر زمان که مصالح سیاسی ایجاب کند با یکدیگر نشست های مشترکی داشته باشند و مسائل را مشترکا مورد بررسی قرار دهند.

هر چند کمیته اجرایی منتخب کنگره عالیترین ارگان جنبش شورایی محسوب میشود و مطابق با قرارها و مصوبات تشکیلاتی کنگره سازمانهای کوچکتر شورایی و منجمله کمیته اجرایی منتخب آنان میبایست از دستورات و رهنمودهای آن تا بعیت میگردند، ولی در عمل قضیه غیرا از این بود. تا بعیت واقعی کمیته اجرایی های شوراهای محلی و منطقه ای از کمیته اجرایی مرکزی بیشتر بستگی به ترکیب اعضاء این کمیته ها داشت تا اینکه بصورت یک اصل پذیرفته شده همگانی درآمده باشد. در مجموع اتوریته کمیته اجرایی پتروگراد به کمیته اجرایی مرکزی می چربید هر چند حداقل ۵۵ نفر از اعضاء کمیته اجرایی مرکزی، اعضاء کمیته اجرایی شورای پتروگراد نیز بودند و این کمیته بخشی از وظایف قبلی اش را به کمیته اجرایی سراسری تفویض کرده بود. مع هذا بنظر می رسد که پرستیژ و سنت انقلابی شورای پتروگراد به امتیازات حقوقی کمیته اجرایی مرکزی غالب می آمد.

علیرغم آنکه در اوایل ماه مه دیگر یک شبکه سراسری سازمان یافته و با نفوذ شوراها در اکثر نقاط کشور اعم از شهرها و مناطق روستایی بوجود آمده بود و علیرغم آنکه نهادهای شورایی و ارگانهای رهبری کننده آنان از پشتیبانی و حمایت اکثریت قریب به اتفاق میلیونها نفر از کارگران، سربازان و دهقانان روسی برخوردار بودند ولی چنین قدرت عظیمی از تسخیر کامل قدرت سیاسی و عزل دولت موقت بازنگه داشته میشد. البته در این میان موارد استثنایی از ابتکار عمل شوراهای محلی بی چشم میخورد که مستقل از رهنمودهای کمیته اجرایی مرکزی بخشایا تماما قوانین و مقررات دولت موقت را نادیده می گرفتند و در عوض خود را تنها مرجع حکومتی ناحیه ای که در آن تشکیل شده بودند میدانستند. به عنوان مثال شورای سربازان و کارگران کراس نوپا رسک (Krasnoyarsk) مستقل از تاکیدات و اعتراضات افسران مافوق ارتش، خود برای سربازان اجازه مرخصی صادر میکرد، در رفع اختلافات بین کارگران و مدیریت دخالت می نمود، و حتی مالکیت کارخانجات را به اتحادیه ها منتقل کرده بود. دراورال (Ural) شوراهای محلی غالباً قوانین مدنی و جزایی خودشان را اعمال میکردند، میلپس هسای ویژه خودشان را در بسیاری از کارخانجات بوجود آورده بودند، کنترل کارگری را بر تهیه مواد خام و سوختی سازمان داده بودند و حتی خود میزان افزایش دستمزدها را تعیین میکردند. در برخی نقاط اورال اراضی بزرگ مالکان برای کشت جمعی توسط شورا تنها حب شده بودند. در کرونشتاد (Kronstadt) شورای شهر از حدود بالا فراتر رفته بود و به مراحت اعلام کرده بود که "تنها قدرت [حاکمه] در شهر کرونشتاد

همانا شورای نمایندگان کارگران و سربازان است که در موارد اداری تحت نظارت شورای پتروگراد عمل میکند.^(۵۶) تنها با دخالت نمایندگان کمیته اجرای سراسری شوراها بود که شورای کرونشتا در حاضر شد قدری را دیکالیسم خود را بطور صوری تعدیل نماید و با کمیت دولت موقت را برسمیت بشناسد. هر چند در عمل این پذیرش چیزی را در عملکرد شورای کرونشتا تغییر نداد.

علیرغم چنین نمونه‌هایی از تمایل شوراها به محلی برای خلع ید کاغذی دولت موقت و برپایی تمام و کمال شوراها، کمیته اجرای سراسری شوراها و بویژه احزاب منشویک و اس‌آر که در آن از اکثریت برخوردار بودند از پذیرش چنین مسئولیتی و ادامه داشتن دوبه‌هیچوجه خواهان خلع ید کاغذی از دولت موقت و ایجاد یک نظام سراسری شورایی نبودند. تا آنجا که به منشویکها بر میگشت انقلاب فوری به انقلابی بورژوایی تلقی میشد که دولت مطلوب و تاریخی مناسب آن تنها میتواند یک دولت پارلمانی بورژوایی باشد. از اینرو برای آنان شوراها تا آنجا از اهمیت برخوردار نبودند که بعنوان یک عامل فشار و جبات پیدایش چنین نظامی را فراهم میساختند. این موضع آنان در قبال نقش شوراها در انقلاب ۱۹۰۵ نیز بود. منتها از آنجا که انقلاب فوری به خلع ید از تزار و برچیده شدن کامل رژیم سلطنت منجر شده بود آنان دیگر لزومی به وجود عامل فشاری چون شوراها نمیدیدند. بنظر آنان شوراها وظیفه‌ای را که برعهده داشتند به انجام رسانده بودند و اکنون زمان آن فرا رسیده بود که شوراها جای خود را به نهادهای پادار دستگاه دولتی بورژوازی میدادند. واضح است با حرکت از چنین نقطه‌نظری منشویکها به هیچوجه نمیتوانستند خواهان سرنگونی دولت موقت و ایجاد یک نظام تمام شورایی باشند. سرتلی یکی از رهبران منشویکها قضیه را چنین جمع بندی میکند:

هرکجا که سازمانهای دمکراتیک [منظور نهادهای دولت پارلمانی است] بتوانند جایگزین شوراها شوند این شوراها خواهند بود که داوطلبانه وظایفشان را به این نهادها تفویض خواهند کرد. شوراها تنها قبل از وقوع چنین تحولی وجود خواهند داشت. وقتی ارگانهای دمکراتیک ما با اختیاری که توسط انتخابات همگانی برگزیده شده اند تشکیل شوند در آن صورت این ارگانها از آن اختیاری که پیشتر شوراها از آن برخوردار بودند، بهره‌مند میشوند. (۵۷)

تا آنجا که به سوسیال رولوسیونرها بر میگشت آنان نیز با ایجاد یک دولت تمام شورایی موافق نبودند چه برعکس آنان شوراها تمام مردم را نمایندگی نمیکردند و لذا تشکیل یک دولت صرفاً شورایی به معنای سلب حقوق بخشی از مردم

روسیه از شرکت در حکومت آینده و گرداندن امورات جامعه بود. چنین وضعیتی بنظر آنان با جوهر انقلاب فوری که یک انقلاب همگانی بود در تناقض قرار میگرفت. آنچه که برای رهبران ساژسکا رمنشویک و سوسیال رولوسیونر باقی می ماند این بود که به منظور نظارت مستقیم بر دولت موقت و در عین حال جلب سمپاتی توده های متشکل در شوراها به چنین دولتی، خود را ساژاردیک دولت ائتلافی با نمایندگان رسمی بورژوازی روسیه شوند. در اول مه ۱۹۱۷ کمیته اجرایی با ۴۴ رای موافق به ۱۹ رای مخالف قطعنامه ای را در تاشید چنین اقدامی به تصویب رساند. اینسان تصور میکردند که جلب اعتماد توده های مردم به دولت ائتلافی به آنان فرصت کافی خواهد داد تا نهادها و سازمانهای مرکزی و محلی چنین دولتی را سازمان داده و به تدریج نهادهای شورایی را احداث کنند.

در میان تمام احزاب بزرگ فعال در جنبش شورایی این تنها بلشویکها بودند (۵۸) که مدافع صریح و آشکار حکومت تمام و کمال شوراها بودند و بدون هر گونه تزلزلی لزوم چنین اقدامی را تبلیغ میکردند. لنین در همان تزهرای آوریل اش بصراحت در این مورد گفته بود:

هـ- جمهوری پارلمانی نه- زیرا رجعت از شورای نمایندگان کارگران به جمهوری پارلمانی گامی است به پس- بلکه استقرار جمهوری نمایندگان کارگران و بزرگان و دهقانان در سراسر کشور از پائین تا بالا، برانداختن سازمان پلیس، ارتش و منصبهای بوروکراتیک (یعنی تبدیل ارتش دائمی به تسلیح همگانی مردم)

به کلیه مستخدمین دولتی که انتخابی و در هر موقع قابل عزل خواهند بود حقوقی پرداخت شود که از حقوق متوسط یک کارگر خوب بیشتر نباشد. (۵۹)

شعار عمده بلشویکها تا ۳ ژوئیه ۱۹۱۷ شعار "تمام قدرت به دست شوراها" بود. این شعاری بود که بلشویکها را از سایر احزاب ساژسکا رمنشویکها متمایز ساخت و تمایز هر چه بیشتر- ولی تدریجی- توده های کارگر و سربازان را بطرف آنان جلب میکرد. لنین از همان روزهای اول پس از انقلاب فوری تا کید کرده بود که همزیستی حاکمیت شورا و حاکمیت بورژوازی در روسیه یک پدیده موقت و گذرا است و اگر این همزیستی به نفع شورا تحول نیابد بورژوازی در اولین فرصت این تعادل را پایدار را به نفع خود تغییر خواهد داد. ماه ژوئیه ۱۹۱۷ شاهد وقوع این پیشبینی لنین بود. در روز سوم ژوئیه کمیته اجرایی شوراها در پاسخ به تظاهرات کارگران و سربازان ناراضی پتروگراد که خواهان انتقال فوری تمام قدرت به دست شوراها

بودند. سراسر سیمه به نیروهای نظامی دولت موقت پناه برد و به کمک آنان به سرکوب و خلع سلاح تظاهرات کنندگان مبادرت ورزید. روزنامه پراودا ارگان رسمی حزب بلشویک و چاپخانه آن تعطیل شدند و جمعی از رهبران حزب بلشویک نیز دستگیر و زندانی گردیدند. با چنین اقدامی کمیته اجرایی سراسری شوراها عملاً خود را در مقابل مطالبه توده‌های معترض کارگرو سرباز روسیه قرار داده بود. این نقطه عطف مهمی در تاریخ انقلاب روسیه بحساب می‌آمد زیرا از یکسوا مکان بسط مسالمت‌آمیز دامنه انقلاب دیگر ممکن نبود و از سوی دیگر ارگانهای مرکزی جنبش شورا یبسی رسماً در همکاری با نیروهای نظامی بورژوازی در مقابل جنبش انقلابی توده‌های محروم روسیه قرار گرفته بودند. در چنین شرایطی شعار تمام قدرت به دست شوراها از آنجا که مقدمات انتقال قدرت به دست چنین شوراها و چنین کمیته اجرایی را تداعی میکرد دیگر یک شعار عوام‌فريبانه و ناجا بود. لنین این نکته را چنین گوشزد کرد:

بقرار معلوم‌ها داران شعار انتقال تمام قدرت به دست شوراها همه به حد کافی در این نکته تعمق نکرده‌اند که شعار مزبور مربوط به دوره بسط مسالمت‌آمیز دامنه انقلاب بوده است. . . . در آن هنگام بسط مسالمت‌آمیز حتی از این لحاظ هم مکان پذیر بود که مبارزه طبقات و احزاب موجوده در درون شوراها، در صورت انتقال به موقع تمامی قدرت دولتی به دست شوراها، میتواند نسبت به مسالمت‌آمیزترین و بیدردترین نحوی انجام پذیرد. . . .

شعار انتقال قدرت به دست شوراها اکنون دو نکیشتیم با مضحکهای بیش‌نخواهده بود. معنای این شعار از نظر ابژکتیف فریب مردم و تلقین این توهم در آنهاست که گویا اکنون نیز کافست شوراها مایل باشند قرا را در کنند تا قدرت را بدست خود گیرند و گویا در شورا هنوز احزابی وجود دارند که خود را در نتیجه همدستی با جلادان لکه دارنکرده باشند و گویا میتوان بوده را نابود ساخت. (۶۰)

لنین در این جا توصیه قدیمی تر خود را که در کنفرانس هفتم سراسری حزب بلشویک (آوریل ۱۹۱۷) گفته بود تکرار میکرد. نهایتی از نهادشورا فتیسم ساخت، این نکته ای بود که او در آن کنفرانس مورد اشاره قرار داده بود: شوراها برای ما از نظر شکل شان مهم نیستند؛ شوراها برای ما بسته به اینکه کدام طبقه را نمایندگی میکنند مهم میشوند. (۶۱)

بنا بر این در چنین شرایط مشخصی، مادام که قدرت به شیوه ای قهری از دست

دارودسته ارتشی کاونیاکها (گرنسکی، بعضی ژنرالها و افسران و غیره) (۶۲) درآورده نمیشد و ترکیب شوراها ی موجود عوض نمیکردید، شعاع قدرت بدست شوراها دیگر "پوچ" و خودفریبی و فریب مردم "بود، بنا براین مسئله نه بر سر چشم پوشی از برپایی یک نظام شورایی بلکه بر سر رنگونی دولتی بود که مورد دفاع و حمایت احزابی قرار داشت که خود را در شوراها متشکل کرده بودند. لنین خود این نکته را چنین تصریح میکند:

این پرولتاریا انقلابی است که پس از تجربه ژوئیه سال ۱۹۱۷ با به قدرت دولتی را مستقلاً بدست خود گیرد - بدون این عمل پیروزی انقلاب ممکن نیست. افتادن قدرت بدست پرولتاریا و پشتیبانی دهقانان تهیدست با نیمه پرولتاریا از وی، بیگانه را حل است. ...

پیدايش شوراها در این انقلاب جدید ممکنست و با بدهم پدید آیند، منتها نه شوراها ی کنونی یعنی نه ارگانهای سازشکاری با بورژوازی بلکه ارگانهای مبارزه انقلابی علیه بورژوازی اینکه ما در آن هنگام هم طرفدار این خواهیم بود که سرپای ساختمان دولت طبق نمونه شوراها باشد، موضوعی است مسلم. در این مورد سخن از شوراها بطور کلی نیست بلکه بر سر مبارزه علیه ضد انقلاب کنونی و علیه خیانت شوراها ی کنونی است. (۶۳)

بعد از ژوئیه و سرکوب تظاهرات کنندگان پتروگرا دو متعاقب آن برهم خوردن فعالیت ستاد مرکزی بلشویکها، تعطیل روزنامه پراودا و ... دامنه نفوذ شوراها بطور آشکاری روبه نقصان گذاشت و در عوض بر نفوذ و فعالیت ارگانهای سراسری و محلی دولت ائتلافی موقت افزوده شد. بوروکراسی ضرب دیده بورژوازی فرصت یافت تا به ترمیم خود بپردازد. شوراها بیان متشکل انقلاب بودند، از این رو نقصان قدرت و نفوذ انقلابی آنان با خود کاسته شدن شور و روحیه انقلابی توده های محروم روسیه را به همراه داشت. این به نوبه خود به نقصان نفوذ و پرستیژ حزب بلشویک منجر میشد. این وضعیت تا وقوع غائله کورنیلف در اواخر اوت ۱۹۱۷ (۲۶-۳۰ اوت) تداوم یافت. کورنیلف ژنرال سلطنت طلبی بود که بعد از کناره گیری اعضای حزب کادت از دولت موقت، که از دست تزلزل و نوسان وزرای منشویک و سوسیال رولوسیونر به تنگ آمده بودند، با تشویق این حزب و بخش های محافظه کار بورژوازی میخواست از دولت ائتلافی موجود خلع ید کرده و یک دیکتاتوری خشن نظامی به جای آن بر روی کار آورد. البته وی در این خیال خود نا کام ماند زیرا نیروهای نظامی اش قبل از آنکه به پتروگرا دهرسند توسط نیروهای نظامی شورا

متفرق شدند. این حرکت ازپائین برای درهم شکستن یک توطئه ضدانقلاب به توده های متشکل درشوراها اعتما دینفس جدیدی دادبویژه آنکه آنان درشرایطی موفق شده بودند که دولت ائتلافی کرنسکی خودحتی ازتوان جمع آوری نیروی نظامی کافی برای درهم شکستن قوای کورنیلف برنیا مده بود. دراین اقدام توده های متشکل درشوراها عملاً چیرگی خودبرنهادهای دولت موقت را دریا فتند و برصحت هشدارهای قبلی بلشویکها دال برلزوم تسخیرفوری و تمام قدرت سیاسی پی بردند. خودحزب بلشویک دراین حرکت انقلابی نقش سازمانگرانهممی ایفاء کرده بود. درمتن چنین اوضاع جدیدی نفوذ بلشویکها درشوراها با سرعت قابل ملاحظه ای افزایش می یافت و درمقابل به همان سرعت ازنفوذ احزاب منشویک و اس آر کاسته میشد. چندمثال میتوانند روشنگرایین قضیه باشد. در ۹ مارس ۱۹۱۷ تعداد اعضاء فراکسیون مستقل بلشویکها درشورای شهرپتروگراد به ۴۰ نفر بالغ میشد حال آنکه درآن زمان کل تعداد نمایندگان شورای پتروگرادرقمی بهین ۲ تا ۳ هزار نفر بود. (۶۴) درکنگره اول شوراها که بین ۲ تا ۲۴ ژوئن درپتروگراد برگزار شد، ازبین ۱۰۹۰ نماینده ای که درآن شرکت داشتند فقط ۱۰۵ نفر بلشویک بودند حال آنکه تعداد نمایندگان منشویک واس آر به ترتیب ۲۴۸ و ۲۸۵ نفر بودند. (۶۵) البته نفوذ نسبی بلشویکها درآن زمان درخودپتروگراد بسیار بیشتر از نفوذ آنان درکنگره بود. در ۲۵ مه، یعنی چندروز قبل از برگزاری کنگره تعداد نمایندگان بلشویک درشورای پتروگراد که کل تعداد اعضاء آن بالغ بر ۲۸۰۰ نفر میشد، به ۲۰۵ تا ۲۳۰ نفر می رسید. (۶۶) پس از غا ثله کورنیلف افزایش نفوذ بلشویکها خود را درنتایج انتخابات جدیدی که درشوراها، اتحادیه های کارگری، کمیته های کارخانه، ارگانهای شهری و روستایی دولت های محلی و غیره صورت میگرفت، نشان میداد. تفوق بلشویکها درکمیته های کارخانه از همان اوایل تا بستان بدست آمد و بلشویکها درکمیته های کارخانه شهرهای مهمی چون پتروگراد، مسکو، ناحیه اورال و حوضه رودخانه دونتس (Donets Basin) ازاکثریت برخوردار شدند. در اتحادیه ها وضع فرق میکرد و منشویکها از همان روزهای نخست انقلاب دراین تشکلات دست بالا را داشتند. دراین جانشینان به نفع بلشویکها تغییر یافت. بعنوان مثال، بلشویکها درکنفرانس سراسری اتحادیه های کارگری که درژوئن ۱۹۱۷ برگزار شد فقط ۴/۳۶ درصد نمایندگان را با خود داشتند حال آنکه درانتخاباتی که ازطرف ۱۱۷ اتحادیه برای اعزام نماینده به کنفرانس دمکراتیکی که در سپتامبر ۱۹۱۷ برگزار شد صورت گرفت، ۵۸ درصد نمایندگان انتخاب شده با بلشویکها بودند. تا اکتبر دیگر تمام اتحادیه های کارگری شهرهای بزرگ صنعتی روسیه به مدافع حزب بلشویک درآمده بودند. در طی ماه سپتامبر بلشویکها همینطور درشورای شهرپتروگراد، مسکو و سایر مراکز بزرگ صنعتی و پادگانهای مجاور این

شهرها و مراکز اکثریت برخوردار شدند و در نتیجه ترکیب اعضاء کمیته اجرایی های این شوراها نیز به نفع بلشویکها عوض گردید. (۶۷) بعنوان مثال در شورای پتروگرا دکمیته اجرایی که در اوایل سپتامبر انتخاب شد عمدتاً از بلشویکها تشکیل میشد (۱۳ عضو از ۲۱ عضو) و ترسکی نیز به سمت صدر شورای پتروگرا دکمیت انتخاب شده بود. (۶۸) در چنین فضایی از سمپاتی عمومی توده های کارگرو سربا ز به حزب بلشویک سیاست های آن در قبال جنگ، مسئله ارضی، مسئله ملی و... بود که زمان مناسب برای تسخیر کامل قدرت توسط شوراها فرا میرسد. حزب بلشویک با لایحه پس از مناظرات درونی چندی قیام پتروگرا دکمیت، مسکو و شهرهای دیگر روسیه را سازمان داد. با پیروزی قیام ۲۵ اکتبر شهر پتروگرا دیک دور جدید در تاریخ مبارزات انقلابی توده های کارگرو زحمتکش روسیه و به تبع آن جنبش شورایی پدید آمد.

۳- جنبش شورایی از قیام اکتبر تا شروع جنگ داخلی (۱۹۱۸-۱۹۱۷)

حزب بلشویک همزمان با شروع برگزاری کنگره دوم نمایندگان شورا های کارگران و سربا زان قیام پتروگرا دکمیت دو خلع ید از حکومت موقت کرنسکی را سازمان داد. بلشویکها قدرت را کسب کرده و سپس آنرا به کنگره دوم سراسری نمایندگان شورا های کارگران و سربا زان عرضه کردند. ترسکی در دفاع از این اقدام بلشویکها خطاب به کنگره چنین گفت:

ما علناً و در برابر چشم همگان پرچم انقلاب را برافراشتیم. فرمول سیاسی این قیام چنین بود: تمام قدرت به دست شوراها - از طریق کنگره شوراها، به ما می گویند: شما با قیامتان منتظر کنگره نشدید، ما می خواستیم منتظر شویم، اما کرنسکی حاضر نبود منتظر شود، لذا انقلابیون در خواب و خیال نبودند، ما به عنوان حزب وظیفه خود را نستیم کسیه امکان تصرف قدرت را واقعاً برای کنگره شوراها فراهم آوریم. اگر دانشجویان نظامی کنگره را محاصره میکردند، کنگره چگونه میتواند است قدرت را تصرف کند؟ برای بسط انجام رساندن این امر حزبی لازم بود که قدرت را از جنگ ضد انقلاب در آورد و به شما بگوید: 'بفرمائید این قدرت، حالا باید قبولش کنید!' (۶۹)

جو عمومی کنگره هم متمایل به چنین اقدامی بود، بعنوان مثال در پیگیری رای گیری غیر رسمی که از نمایندگان به عمل آمد معلوم شد که ۵۰۵ از ۶۵۰ شورا طرفدار انتقال تمام قدرت به دست شوراها بودند، در حقیقت در طول خود کنگره انقطاع شدیدی رخ داد بدین نحو که علاوه بر ۳۹ نماینده بلشویک، ۱۸۰ نماینده از

۱۹۰ نماینده سوسیال رولوسیونر هم به طرف چپ چرخیدند یعنی با انتقال تمام قدرت به دست شوراها موافق شدند. بدین سان در کنگره ۶۵۰ نماینده ای شوراها را کارگران و سربازان حداقل ۵۷۰ نماینده با سیاستهای بلشویکها همخوانی داشتند. (۷۰) چنین اکثریت قاطعی بی شک به اقدام انقلابی حزب بلشویک در تسخیر قدرت سیاسی مشروعیت میداد و به همین دلیل نیز بود که کنگره دولت موقت بلشویکی و ترکیب ۱۵ نفره کمیاریاها را خلق آنرا مورد تأیید خود قرار داد. (۷۱) همینطور کنگره کمیته اجرایی جدیدی مرکب از ۶۲ بلشویک، ۲۹ اس.آر.پی و ۱۰ نماینده سوسیالیست دیگر را انتخاب کرد.

در طی چند هفته پس از قیام پتروگراد، قدرت در سایر شهرها و نقاط کشور نیز یک به یک به دست شوراها موافق کنگره می افتاد و در انتخابات جدیدی که در این شوراها برگزار میشد اکثریت قاطع انتخاب کنندگان بسط نمایندگان بلشویکها یا اس.آر.پی را می دادند. کنگره های سربازان جبهه ها نیز یک به یک به نفع تسخیر قدرت سیاسی توسط بلشویکها رأی میدادند و به نفع حاکمیت شوراها جهت گیری میکردند. (۷۲) بدین سان آخرین بقایای نهادهای بوروکراتیک - نظامی دولت بورژوازی کرنسکی منحل میشدند و جای را برای ابتکار عمل شوراها باز میکردند.

تا آنجا که به دهقانان بر میگشت قضیه متفاوت بود. هر چند قیام اکثر توسط تعداد محدودی از نمایندگان شوراها و دهقانانی که در کنگره دوم نمایندگان شوراها را کارگران و سربازان حضور داشتند تأیید شده بود، ولی اکثریت دهقانان در شوراها و ویژه خودشان که نهادهای مستقل و در کنار شوراها کارگران و سربازان بودند متشکل شده بودند. کنگره نمایندگان شوراها و دهقانان عالیترین نهادهای دهقانان متشکل در شوراها بود و لذا نظرایین کنگره بود که نقش تعیین کننده ای در تعیین طرز تلقی دهقانان نسبت به دولت بلشویکی میتوانست ایفاء کند.

کنگره دوم نمایندگان شوراها و دهقانان بلافاصله بعد از پایان کنگره دوم نمایندگان شوراها را کارگران و سربازان در ۹ دسامبر ۱۹۱۷ برگزار شد. پیش از کنگره کمیته اجرایی سراسری شوراها و دهقانان علی رغم مخالفت سوسیال - رولوسیونرها با اکثریت ۳۳ رأی بر ۲۶ رأی قطعنامه ای را در محکوم کردن اقدام بلشویکها در تسخیر قدرت سیاسی و تشکیل یک دولت موقت تصویب کرد. زمانی که کنگره برگزار شد لنین بمنابها مدرکیمیاریاها را خلق هر چند فرصت سخنرانی در آن رایافت ولی صحبت وی مکرراً با سروصدای نمایندگان مخالف قطع میشد. کنگره پیشنهاد شرکت یا عدم شرکت در دولت بلشویکی را مورد بررسی قرار داد و بالاخره بر سر همین موضوع در ۱۷ دسامبر دچار انشعاب شد. جناح چپ که در طول

کنگره را از اکثریت برخوردار شده بود، کمیته اجرایی منتخب خود مرکب از ۸۱ اس‌آر چپ و ۲۵ بلشویک را انتخاب کرد. این کمیته اجرایی تماماً در کمیته اجرایی منتخب کنگره دوم نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان ادغام شد. (۷۳) به این تعداد ۱۵۵ نماینده از ارتش و نیروی دریایی، و ۵۵ نماینده از اتحادیه‌های کارگری اضافه شد و بدین سان تعداد اعضاء کمیته اجرایی سراسری شوراها به ۳۳۷ نفر بالغ گردید. (۷۴) این کمیته اجرایی جدید، کمیته اجرایی مرکزی سراسری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان نامیده شد و بلافاصله دست اندرکار تحکیم قدرت به دست آمده شوراها گردید.

علیرغم آنکه کنگره دوم قدرت را به شوراها منتقل کرده با اگر دقیقتر گفته باشیم با تأیید قیام پتروگرا دیرسرنگونی دولت موقت کرنسکی صحنه گذاشته بود، ولی هنوز فرم حکومتی آنی روسیه را تعیین نکرده بود. همین اینکه هیئت کمیسارهای خلق منتخب این کنگره دولت موقت انقلابی نامیده می‌شد و بدین نکته است. فرم نهایی حکومت در روسیه قرا ر بود توسط مجلس موسسان تعیین شود. انتخابات برای مجلس موسسان در ۲۵ شوا مبر ۱۹۱۷ یعنی قدری کمتر از سه هفته پس از تسخیر قدرت در پتروگرا دوسرنگونی دولت موقت کرنسکی برگزار شد. منتها در فاصله بین زمان برگزاری انتخابات مجلس موسسان تا زمان تشکیل نهایی آن در ۱۸ ژانویه ۱۹۱۸ تغییرات جدی ای در روحیه، خواسته‌ها و امیال توده‌های کارگرو دهقانی که در این انتخابات شرکت کرده بودند رخ داد. شورا‌های شهری هر چه بیشتری بطرف پذیرش و تأیید مصوبات کنگره دوم نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان و احکام هیئت کمیسارهای خلق منتخب آن چرخش می‌کردند. شورا‌های روستا نیز یکی پس از دیگری حول جناح چپ سوسیال رولوسیونرها، که دیگر تا آن زمان تماماً از جناح راست انشعاب کرده و بصورت یک حزب مستقل متشکل شده بود، گرد می‌آمدند. نمایندگان که در زمان تشکیل مجلس موسسان در آن شرکت کردند دیگر عمدتاً بیان‌کننده خواسته‌های توده‌های انتخاب‌کننده خود نبودند. توده‌های کارگرو زحمتکش در فاصله بین قیام پتروگرا تا زمان تشکیل مجلس موسسان بطور مسلط به مدافع ایجاد یک نظام حکومتی شورایی بدل شده بودند ولی مجلس موسسان عمدتاً از کماتنی تشکیل میشد که با چنین خواستی مخالفت داشتند. از همین رو وقتی "اعلامیه حقوق مردم زحمتکش و استعما رشونده" (۷۵) که بطور صریح و روشن خواهان برقراری یک نظام شورایی در روسیه بود به جلسه اول مجلس موسسان ارائه شد، اکثریت اعضاء آن از تأیید این بیانیه سربا زده و بر علیه تصویب آن رای دادند. مجلس موسسان با این اقدام خود آشکارا نشان داد که بر علیه خواسته‌ها و امیال توده‌های کارگرو زحمتکش عمل می‌کند که قرا راست آنها را نمایندگی کند. در اعتراض به این تصمیم مجلس موسسان نمایندگان بلشویک و سوسیال رولوسیونر چپ جلسه را به اعتراض

شرک کردند و بالاخره پس از اتمام جلسه اول مجلس موسسان کمیته اجرایی مرکزی شوراها انحلال آن را رسماً اعلام کرد و به عمرنهادی که تحت لوای نمایندگی عموم مردم روسیه به دفاع از منافع و خواسته‌های طبقات دارا عمل میکرد پایان بخشید. با انحلال مجلس موسسان انقلاب روسیه یک فراز تعیین کننده را از سرگذرانده زیرا بدین سان یک مانع جدی بر سر راه تثبیت نظام شورایی از سر راه برداشته شد. مشروعیت بخشیدن به این پیروزی جدیداً مری بود که در کنگره مشترک (سوم) نمایندگان شوراها ی کارگران، دهقانان و سربازان که به فاصله چند روز پس از انحلال مجلس موسسان تشکیل شد، صورت گرفت.

کنگره سوم نمایندگان شوراها ی کارگران و سربازان از طرف کمیته اجرایی مرکزی برای ۲۲ ژانویه ۱۹۱۸ فراخوانده شده بود؛ کنگره سوم نمایندگان شوراها ی دهقانان نیز سه روز پس از شروع این کنگره تشکیل شد و متعاقباً جلسات خود را با جلسات کنگره نمایندگان شوراها ی کارگران و سربازان مشترکاً برگزار کرد. (۷۶) از آنجا که هنوز ادغام نهایی تشکیلات شوراها ی کارگران و سربازان و شوراها ی دهقانان در سطوح پائین صورت نگرفته بود با اجبار این دو کنگره مقدمتاً بطور مستقل تشکیل شده بودند، ولی صرف نظر از این معضل حقوقی برگزاری همزمان و مشترک این دو کنگره از این نظر مهم بود که بلافاصله پس از انحلال مجلس موسسان تشکیل میشدند و لذا عالیت‌ترین ارگان نمایندگی توده‌های کارگرو زحمتکش روسیه در آن زمان محسوب می‌آمدند. در روز ۲۸ ژانویه ۱۹۱۸ کنگره مشترک نمایندگان شوراها ی کارگران، سربازان و دهقانان رسماً ایجاد جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه را اعلام کرد و بدین سان به دست آورد قیام اکتبر مشروعیت بخشید. همین کنگره "اعلامیه حقوق مردم زحمتکش و استعمار شونده" را که مجلس موسسان از تصویب آن سربا زده بود مورد تأیید قرار داد، موازین عمومی قانون اساسی جمهوری شوروی را به تصویب رساند (۷۷)، و کمیته اجرایی آتی خود را موظف کرد تا متن نهایی این قانون اساسی را برای بررسی کنگره بعدی تهیه نماید. کنگره کمیته اجرایی جدیدی مرکب از ۳۰۶ عضو را انتخاب کرد (۷۸) و شورای کمیسارهای خلق موجود را در سمت خود ابقاء کرد. کنگره سوم شوراها پرونده‌ها افتادن قدرت شوراها به جای نهادهای اداری - بورکراتیک نظام قدیم را مورد تأیید قرار داد. البته این پرونده بلافاصله پس از پایان کار کنگره دوم نمایندگان شوراها ی کارگران و سربازان شروع شده بود، از جمله قرار ۵ ژانویه کمیساریای خلق برای امور داخلی در این باره خصلت نماست:

از این پس در تمام محلات، شوراها ارگانهای محلی قدرت و حکومت بحساب می‌آیند و لذا ضروری است که تمام نهادهایی که از فعالیت اداری، تجاری، مالی و فرهنگی برخوردارند تحت

تا بعیت شوراها قرار گیرند... تمام ارگانهای محلی قبلی از قبیل کمیته‌های نواحی، ایالات و محلات همینطور کمیته‌های سازمان اجتماعی، و بخش‌داریه‌ها (volvost administration) و پس‌علیهذا میبایست توسط مقامات و ارگانهای مشابهی که از جانب شوراها کارگران، سربازان، دهقانان و نمایندگان کارگران کشاورزی تعیین میشوند جایگزین گردند. سراسر کشور میبایست توسط شبکه‌ای از شوراها پوشیده شود و این شوراها میبایست روابط نزدیکی با یکدیگر برقرار کنند. هرکدام از این سازمانهای [شورایی]، حتی تا کوچکترین شان، کاملاً در مسایل محلی خود مختار است، ولی فعالیتش را [میبایست] با احکام و تنظیمات عمومی شورای عالی مرکزی هماهنگ سازد. بدینسان یک جمهوری شورایی تماماً یکدست شده و منسجم پدید خواهد آمد. (۷۹)

متعاقباً صدور این حکم از تمامی نهادهای قدیم محلی (زمستوها، دوماها) خواسته شد تا اموال و دارایی شان را به مراجع ذیصلاح شورایی تحویل دهند. بعد از صدور این حکم (۹ ژانویه ۱۹۱۸) پروسه انحلال نهادهای قدیم با کمیت سرعت جریان یافت. بعنوان مثال در دسامبر ۱۹۱۷ هنوز فقط ۸/۱ درصد زمستوه‌های بخش (volvost) در مناطق روستایی منحل شده بودند در آنکه در طی ژانویه ۱۹۱۸ این میزان به ۴۵/۲ درصد بالغ گردید و در عرض ماه فوریه ۳۲/۲ درصد دیگر از زمستوه‌های بخش منحل نشده منحل شدند. (۸۰) و بالاخره در فاصله ماه مارس تا مه ۱۹۱۸ آنچه که کماکان از زمستوه‌های بخش باقی مانده بود توسط نهادهای شورایی جایگزین شدند بنحوی که دیگر میتوان مدعی شد که تا پایان بهار ۱۹۱۸ اکثریت مناطق روستایی زیر پوشش حاکمیت نظام شورایی قرار داشتند. (۸۱) توسعه و گسترش نقش شوراها و وظایف متعدد و متنوعی که اکنون با آن درگیر بودند لزوم سیستماتیک‌تر کردن ساختار، وظایف و کارکرد شوراها را به یک ضرورت عاجل درمی‌آورد چرا که همانطور که پیشتر نشان دادیم جنبش شورایی بدوای بطور خود بخود و مستقل از هر گونه نقشه‌سراسری و هدفمند در سراسر روسیه پا گرفته بود. بدین منظور سه سند مهم از جانب ارگانهای مرکزی شوراها صادر شدند. این اسناد به ترتیب حدود اختیارات و وظایف شوراها، چگونگی سازمان شوراها، منطقه‌ای، و تقسیمات درونی شوراها، نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان را مشخص و تعریف میکردند.*

تا آنجا که به ارتش برمیگشت یکی از احکام دولت شوراها اصل انتخابی بودن مسئولیت‌ها را به سطوح مختلف آن تعمیم میدهد. قرار ۲۹ ژانویه ۱۹۱۸ شورای کمیسارهای خلق حدوشنور این مسئله را روشن میسازد. همینطور تا آنجا که به قوه قضایی برمیگشت، حکم مشابهی در مورد ضرورت انتخابی بودن قضات، انحلال نظام قضایی سابق و تشکیل دادگاههای خلقی صادر شد. (۸۲) علاوه بر اقدامات فوق دولت شوراها کنترل کارگری را از طریق حکمی برسمیت شناخت. طبق این حکم مدیریت بنگاههای تولیدی تنها ما به کارگران واگذار شد و بدین سان به جنبشی که از زمان شکل‌گیری اولیه کمیته‌های کارخانه در مارس ۱۹۱۷ شروع شده بود مشروعیت قانونی داده شد. همینطور به منظور تمرکز و هماهنگی اقدامات محلی کارگران برای کنترل تولید و مرتبط کردن این فعالیت به مجموعه فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی شوراها، شورای عالی اقتصادی ملی ایجاد شد و از هر شورای محلی نیز خواسته شد که بخشی از فعالیت‌های پیش‌را به پیشبرد وظایف این ارگان در سطح محلی اختصاص دهد. تمرکز کنترل کارگری از طریق شورای عالی اقتصاد از یکسو فعالیت تولیدی کارگران شاغل را به فعالیت عمومی جنبش شورایی گره میزد، و از سوی دیگر از اقدامات تک‌روانه و آنارکوسندیکالیستی موجود در جنبش عمومی کمیته‌های کارخانه جلوگیری میکرد. مصوبات اولیه دولت شوراها در زمینه کنترل کارگری و ایجاد شورای عالی اقتصاد متعاقباً توسط کنگره سوم شوراها (در ژانویه ۱۹۱۸) تأیید گردیدند. "بها نیه حقوق مردم زحمتکش و استثماریشونده" مصوب کنگره سوم ضمن اشاره به این نکته که کنترل کارگری صرفاً گام نخست برای تحول مالکیت خصوصی و سایر تولید به مالکیت اشتراکی تولیدکنندگان است مصوبات قبلی در این زمینه را چنین تأیید میکند:

بدینوسیله قوانین شوروی در مورد کنترل کارگری و شورای عالی اقتصاد به منظور تأمین حاکمیت مردم زحمتکش بر استثماریگران و به مثابه اولین گام در راه انتقال کامل کارخانجات، معادن، خطوط راه آهن و سایر وسایل تولید و حمل و نقل به مالکیت جمهوری شوروی کارگران و دهقانان تأیید میگردد. (۸۳)

از اسناد مهم دیگری که در ماه‌های نخست انقلاب اکتبر به تصویب رسید یکی هم اولین قانون اساسی جمهوری شوراها بود. البته به یک معنا قانون اساسی مصوب کنگره پنجم سراسری شوراها صرفاً بسیاری از اقدامات و قوانینی را که در فاصله بین اکتبر تا ژوئیه - زمان برگزاری کنگره - اجرا یا صادر شده بودند بصورت مسدود و حقوقی جمع‌بندی میکرد و نوآوری خاصی در بر نداشت. بقول مخیرکمیسون قانون اساسی کنگره پنجم این سند "مدتها پیش از آنکه بر روی کاغذ نگاشته شود در

عمل اتخاذ شده بود". (۸۴) از سوی دیگر این سند زمانی تدوین میشد که چشمانداز انقلاب جهانی و ایجاد یک فدراسیون متحد کشورهای سوسیالیستی اروپا قریب به نظر میرسید. واضح بود که در چنین شرایطی برخاسته انتقالی بودن این سند یا به عبارت دیگر به خصلت انتقالی بودن چهارچوب کشوری جمهوری شوراهای روسیه اشاره شود. (۸۵) ولی علیرغم نکات فوق تصویب این قانون اساسی در مشروعیت دادن به رژیم شوراهای زیگموودر شفافیت بخشیدن و سیستماتیزه کردن آمال و ساختار جمهوری شوروی بسیار مهم بود. خواستها و مطالبات اصلی جمهوری شوراهای پیشتر یک به یک در شکل احکام و مصوبات مختلفی طرح شده بودند، این سندهم به یک جا عرضه میکرد. تا آنجا که به ساختمان و کارکردنهای شورایی در سطوح مختلف بر میگشت نیز این سند بسیار روشنگر بود. * شوراهای بصورت خودجوش و بدون هرگونه نقشه روشن قبلی بوجود آمده بودند و این در چگونگی شکل گیری و کارکردنهای شورایی ویژگیها و تمایزات آشکاری را موجب شده بود. چنین وضعیتی البته مادم که قدرت در دست طبقات دارا بود یا موقعیت قدرت دوگانه به پائین نرسیده بود امری قابل اغماض بود منتها تدابیر این خود ویژگیهای محلی آنها در شرایطی که قدرت تمام بدست خودکارگران و زحمتکشان منتقل شده بود و مسئله تثبیت هر چه سریعتر قدرت سیاسی جمهوری شوراهای بازی جامعه درهم ریخته شوروی در دستور کار قرار داشت دیگر آشکارا ناقض سانسورالیزم و مبین فدرالیزم بود. قانون اساسی همینطور حق شرکت اعضاء طبقات استثنای رگرنهای دولتی را غیر مجاز دانسته اعلام میکرد "در زمانی که مبارزه را سخ مردم بر علیه استثنای رگران در جریان است، نمی بایست هیچ جایی برای حضور استثنای رگران در نهادهای دولتی وجود داشته باشد". (۸۶) قانون اساسی در عین حال تصریح میکرد که "حقوق انتخاب کردن و انتخاب شدن در شوراهای صرف نظر از مذهب، ملیت، جنس، محل سکونت و غیره... به کلیه کسانی تعلق میگیرد که از راه نام کار مولد و اجتماع مفید را ر معاش میکنند..." (۸۷) و بدین سان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را از جمله از افراد زیر طلب میگیرد:

- الف) اشخاصی که برای سود کار رگرا استخدام میکنند؛
- ب) اشخاصی که از راه درآمد غیر حاصل از کار، مانند بهره سرمایه، سود تجاری، مداخله ملکی، و غیره، را ر معاش می نمایند؛
- پ) بازرگانان و واسطه های تجاری؛

* رجوع کنید به سند ۴ در همین شماره بولتن که حاوی بخش مربوط به ساختار شوراهای قانون اساسی ۱۹۱۸ است.

ت - راهبان و خادمان مذهب: ... (۸۸)

البته در سیرا انقلاب طبقات دارا نه به شیوه‌ای حقوقی بلکه در عمل و در مبارزه طبقاتی از شوراها و نهادهای انتخابی آن فاصله گرفته و طرد شده بودند، در طول انقلاب مسأله دقیقاً بر سر این بود که کارگران یا بورژوازی کدامیک حق دارند اداره جامعه را به کف آورند. هر چه در سیرا انقلاب بر صراحت خواست جنبش شورا پس می‌بوی بردارده تمام و کمال جامعه روسیه توسط آن افزوده میشد، به همان اندازه نیز طبقات دارا خود را آشکارتر در مقابل این جنبش قرار میدادند. بعلاوه از همان بدو شکل گیری شوراها، طبقات دارا از پیوستن به این نهادها خوداری ورزیده بودند چرا که بافت کارگری و زحمتکشی شوراها و اهداف و روشهای رادیکال و مبارزه جویانه آن هیچوقت برای اعضاء طبقات دارا که در بهترین حالت مدافع نظام پارلمانی و دولت موقت بورژوازی بودند، جذابیت چندانی نداشت. بنا بر این این طبقات پیش از تدوین چنین سندی عملاً از حضور و شرکت در تشکیل دولتی که حاصل قیام اکثر بودکناره گرفته بودند. لذا تصریح مواد فوق در قانون اساسی صرفاً مشروعیت دادن به چیزی بود که تا آن زمان بطور واقعی رخ داده بود. (۸۹)

در زمینه انتخاب نماینده برای کنگره یا تجمعات شورایی قانون اساسی نسبت به ۱ را برای نمایندگی کارگران به دهقانان تعیین میکرد. این نسبت همانطور که بالاتر اشاره کردیم نسبتی بود که در زمان برگزاری کنگره سوم مشترک نمایندگان شوراها و کارگران، سربازان و دهقانان (ژانویه ۱۹۱۸) برای انتخاب نمایندگان رعایت شده بود. تعیین چنین نسبتی امکان نمایندگی کامیونس‌یکسان کارگران و دهقانان در تجمعات شورایی را ممکن میساخت چه اینکه از نظر کمی توده دهقانان بسیار بیشتر از کارگران بودند و وجود نسبت یک به یک عملاً نقش کارگران را در تجمعات تصمیم گیرنده شوراها تضعیف میساخت. و بالاخره قانون اساسی رابطه بین شوراها و محلی و ارگانهای مرکزی قدرت شوراها را تعریف میکرد. این سند ضمن آنکه بدرستی بر روی اصل سانترالیزم دولت پرولتری تأکید می‌گذاشت و در مقابل ادراکات آنارشستی و فدرالیستی موجود آن زمان بر لزوم تمرکز و تابعیت ارگانهای پائین تر از ارگانهای بالاتر پای می‌فشرد، ولی در عین حال اجرای مصوبات ارگانهای بالاتر توسط ارگانهای پائین تر شورایی را بشیوه‌ای دمکراتیک و نه بوروکراتیک مطالبه میکرد. قانون اساسی ضمن آنکه میگوید "کنگره سراسری شوراها و نمایندگان کارگران، دهقانان، قزاق‌ها [که بخش متمایز و معینی از ارتش تزاری بودند] و ارتش سرخ مرجع عالی قدرت در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه است" (۹۰) در عین حال تأکید دارد که "ارگانهای منطقه‌ای، ایالتی، ناحیه‌ای و بخشی حاکمیت شوروی، و شوراها و نمایندگان در مورد مسائل ملی که برای محدوده مشخص خود اهمیت

محلی صرف دارد [خود] تصمیم‌گیری میکنند". (۹۱) بنا بر این قانون اساسی روشن می‌آید که دموکراتیک بودن نهادهای دولتی پرولتاریا، صرفاً در انتخابی بودن ارگانهای آن نیست بلکه همچنین در شیوهایی است که مطابق با آن تصمیمات ارگانهای مافوق توسط ارگانهای پایین اجرا می‌شود. بدین سان قانون اساسی ضمن تأکید بر سانسورالیزم دولت کارگران، آزادی عمل ارگانهای پایین تر شورائی در چگونگی اجرای تنظیمات، احکام و مصوبات ارگانهای مافوق را برسمیت می‌شناسد. در بخش کلی قانون اساسی ماده ۱۰ به صراحت این نکته را روشن می‌آورد: "۱۰- جمهوری روسیه اجتماع آزاد سوسیالیستی تمامی زحمتکشان روسیه است. تمامی قدرت در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه از آن تمامی زحمتکشان کشور است که در شوراهای شهری و روستائی متحد شده‌اند." (۹۲)

۴- شوراهای در فاصله بین سالهای ۱۹۲۱-۱۹۱۸

بزودی پروسه آرام انقلاب و جا افتادن نهادهای شورایی با تکانهای شدیدی مواجه شد. در فاصله بین سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ بخش مهمی از وظایفی که به شوراهای محلی واگذار شده بود یک به یک از آنان پس گرفته شد و در عوض برای پیشبرد همان وظایف ارگانهای بی‌طور عمودی و مستقل از آنان - یا در بهترین حالت در وابستگی مشروط به آنان - سازمان یافتند. در نتیجه این تغییر و تحولات از یکسو نهادهای دولتی هر چه بیشتر از کنترل و حسابرسی مستقیم نهادهای شورایی (به ویژه در سطح محلی) خارج شدند، و از سوی دیگر سازمان حزب بلشویک و فونکسیونهای آن هر چه بیشتر جایگزین شوراهای و نهادهای منتخب آن گردیدند. برای روشن شدن جوانب این قضیه ضروری است که معضلاتی که این وضعیت را موجب شدند هر چند مختصر مرور کنیم:

I- درگیری جنگ داخلی: از اوایل سال ۱۹۱۸ تا اواخر سال ۱۹۲۰ دولت شوراهای درگیر یک جنگ داخلی همه جانبه شدید بود. در طول این جنگ دولت کارگران از چهار سوم مورد حمله واقع شده و در حصار بمباری برد، در غرب، از یکسوی نیروهای نظامی آلمان مناطق اطراف بالتیک را به تصرف درآورده بودند و از سوی دیگر گارد های سفید منطقه وکرائین را تسخیر کرده بودند. در شمال، تمام سیبری به تصرف گاردهای سفید، نیروهای انگلیس و فرانسه درآمده بود. در شرق، به جز ناحیه ترکستان ساپرنواچی در تصرف لژیون گاردهای چک، ارتش ژاپن و گاردهای سفید قرار داشت و بالاخره در جنوب، تمام منوآچی مجاور دریای سفید تا نواحی غرب دریای خزر، گرجستان و قفقاز (با استثناء باکو) به اشغال گاردهای سفید و نیروهای متفقین درآمده بود. این نیروها در مواردی حتی تا نزدیکی مکووه و پتروگلسک رسد پیشروی داشتند. در ۱۳ اکتبر ۱۹۱۹ نیروهای ژنرال رانگسل (Wrangel)

تا ۴۰۰ کیلومتری مسکو جلو آمدند و در ۱۶ اکتبر ۱۹۱۹ نیروهای ژنرال یودنیتس (Yudenich) به ۱۰۰ کیلومتری پتروگرا رسیدند. (۹۳) در چنین وضعیتی حفظ قدرت مرکزی بهر قیمت ضروری بود و این بدان معنا بود که تمام امکانات و نهادهای دولت شوراها میبایست به سرعت در خدمت تأمین نیازهای جبهه گسیل میشدند.

II- ایجاد ارتش منظم : پیروزی دولت شوراها در دوران جنگ داخلی به نیروی نظامی عظیمی احتیاج داشت. ولی در آغاز دولت کارگران از چنین قدرتی برخوردار نبود. کل نیروهای مسلح آن که به شکل گاردهای سرخ متشکل شده بودند در اوایل انقلاب فقط به ۱۰۰،۰۰۰ تا ۱۲۰،۰۰۰ نفر می رسیدند. (۹۴) ولی با ایجاد ارتش سفیدها در ناحیه اوکراین و شروع جنگ منظم در آن منطقه بر علیه حکومت شوراها لزوم ایجاد ارتش منظم انقلابی به یک ضرورت عاجل تبدیل شد. همینطور پیشروی نظامی ارتش آلمان در ناحیه بالتیک لزوم تسریع این پروسه را بیش از گذشته موجب شد. در ابتدا، پیوستن به ارتش سرخ امری داوطلبانه بود ولی دولت شوراها بدین ترتیب نتوانست از نیروی رزمی کافی برخوردار شود زیرا توده های عادی مردم که بیش از ۴ سال درگیر جنگ خونین و همه جانبه بودند دیگر تمایلی به شرکت در جنگ جدیدی نداشتند. در حقیقت تا اول مارس ۱۹۱۸ فقط ۱۵،۳۰۰ نفر به صورت داوطلبانه به ارتش سرخ پیوسته بودند. (۹۵) این تعداد البته بسیار کم بود و به همین دلیل حکم مربوط به خدمت نظام اجباری از طرف کمیته اجرایی مرکزی شوراها صادر شد. (۹۶) ارتش منظم لزوم تمرکز و سازماندهی را با خود به همراه می آورد و به علاوه گرداندن یک ارتش وسیع و چند میلیونی - آنطور که ارتش سرخ در عرض مدت کوتاهی به آن بدل شد - دیگر ترکیب پیچیده تری از فن سازماندهی و نظام را می طلبد. تهیه این مقدمات توسط کارگران و زحمتکشان بهای خواسته و آنهم در عرض مدت کوتاهی که چنین تجهیز نظامی برای مقابله با ارتش سفید و نیروهای متفقین ضروری بود، غیر ممکن بنظر میرسید. به این دلیل (۱) از متخصصین نظامی و افسران سابق رژیم تزاری استفاده شد و (۲) اصل انتخابی بودن همه مقامات نظامی موقتاً معلق شد و دخالت مستقیم کمیته های سربازان در امور نظامی محدود گردید. البته کماکان ایده ایجاد ارتش منظم دائمی به جای میلیس توده های مطرح نشده بود. ترتیبی که بر طبق تزه های او کنگره هشتم حزب چگونگی ساختن ارتش سرخ را مورد بررسی و تصویب قرار داده بود خود در همان تزه تصریح میکند که ایجاد چنین ارتشی به معنای نقض برنامه میلیس نیست و بهر موقتی بودن خلعت "دائمی" و "منظم" این ارتش تا کید می گذارد. (۹۷)

III- تبدیل شدن حزب بلشویک به تنها حزب سیاسی موجود در جنبش شورایی : از میان

احزاب شناخته شده و بزرگ روسیه، حزب کادتا از روزهای اول پس از انقلاب اکتبر آشکارا برای سرنگونی حکومت شوراها و اختلال کارکرد آن عمل میکرد. این حزب از همان زمستان ۱۹۱۷ دست اندرکار تشکیل کاردهای سفیدبر علیه حکومت شوراها بود. بدین دلایل فعالیت حزب کادتا دیگر از اواخر سال ۱۹۱۷ غیرقانونی اعلام شد هرچند نشریه یومیه آن کماکان تا تابستان ۱۹۱۸ در مسکوبه چاپ میرسید. (۹۸)

در طی روزهای ۱۱ تا ۱۲ آوریل ۱۹۱۸ مرکز آنارشیست ها در مسکوبه خاطرها را از ماندهای فعالیت های ضد دولتی اش پس از یک درگیری مسلحانه به تصرف نیروهای دولتی درآمد. در مه ۱۹۱۸ سوسیال رولوسیونرها راست که با دخالت نیروهای متفقین تشویق شده و جرات از دست رفته شان را بدست آورده بودند، آشکارا در کنفرانس حزبی شان فراخوان سرنگونی دولت بلشویکی را دادند و از پائیز ۱۹۱۸ یعنی بعد از تصرف نواحی شرقی و منطقه سیبری توسط کاردهای سفید و نیروهای متفقین اقدام به ایجاد دولت های ضد بلشویکی کردند و شوراها را محلی موجود را به نفع ایجاد زمستوها و نهادهای قدیم حکومتی منحل نمودند. منشویکها نیز که مخالف انعقاد قرارداد صلح بین دولت شوراها و آلمان بودند از همان زمستان ۱۹۱۸ به مخالفت آشکارا بر علیه دولت شوراها و متهم ساختن آن به اینکه در جنگ به جانبداری از آلمان در افتاده است تمام ورزش و تبلیغات بسیار خصمانه ای را بر علیه آن در دستور گذاشتند. از این رو در ۱۴ ژوئن ۱۹۱۸ کمیته اجرایی مرکزی شوراها طبق دستور قرار دادی هم اس آرها را راست و هم منشویکها را از صفوف خود بدلیل همکاری شان با "ضدانقلابیون شناخته شده" ای که در صدد "سازماندهی حملات مسلحانه بر علیه کارگران و دهقانان هستند" اخراج نمود و به سایر شوراها محلی نیز توصیه کرد که چنین کنند. (۹۹) بدین سان این دو حزب نیز از دستگاه دولتی شوراها خارج شدند. تا آنجا که به اس آرها چپ بر میگشت وضع متفاوت بود. آنان پس از انقلاب اکتبر خود را در کنار بلشویکها قرار داده بودند، در کنگره سوم شوراها (ژانویه ۱۹۱۸) هم به عضویت در کمیته اجرایی مشترک کارگران، سربازان و دهقانان انتخاب شده بودند، و به علاوه در یک حکومت ائتلافی با بلشویکها شرکت داشتند. با انعقاد صلح برست این همسوئی تا آنزمانی بلشویکها و اس آرها چپ بهم خورد. در اعتراض به قرارداد صلح برست اس آرها چپ پس از سوء قصد به جان سفیر آلمان، دست به قیام مسلحانه در مسکو و چندین شهر دیگر روسیه زدند. این قیام ها سرکوب شدند و به اخراج اس آرها چپ از دستگاه حکومتی شوراها منجر گردیدند. (۱۰۰)

بعد از شکست نیروهای کولچاک در جبهه شرقی (۱۹۲۰) و رفع خطر ضد انقلاب، دولت شوراها نسبت به احزاب منشویک و اس آر ملایمت بخرج داد و بویژه آنکه خود این احزاب نیز با مشاهده شکست کاردهای سفید و کناره گیری نیروهای متفقین از جنگ داخلی دیگر آمیدی به سرنگونی حکومت شوراها توسط یک نیروی سومی را نداشتند.

هر دو حزب صریحاً هرگونه اقدام برای سرنگونی دولت شوراها را رد نمودند. (۱۰۱)

در طی این دوره این احزاب مجدداً در انتخابات شوراها شرکت کردند، از حق انتشار مطبوعات و داشتن دفتر اداری حزبی شان برخوردار شدند، بعنوان مثال منشویکها در انتخابات محلی سال ۱۹۲۰ در شورای مسکو ۴۶ کرسی، در خارکف (Kharkov) ۲۵۰ کرسی، در یاروسلو (Yaroslavl) ۱۲۰ کرسی و در کرمانچو (Kermancho) ۷۸ کرسی بدست آوردند. همینطور نمایندگان منشویکها، اس‌آرها و چند گروه کوچکتر دیگر در کنفرانس هشتم سراسری نمایندگان شوراها (دسامبر ۱۹۲۰) حضور داشتند. (۱۰۲)

ولی همراه با شروع اغتشاشات داخلی اواخر ۱۹۲۰ - اوایل ۱۹۲۱ در شهر وروستا و بویژه وقوع شورش کروونشتا دلحن و موضع قبلی این احزاب نسبت به دولت شوروی عوض گردید و مجدداً خود را در موضعی خصمانه نسبت به آن قرار دادند. در چنین حالتی این احزاب برای بار دوم از عرصه سیاست کناره‌دارانده شدند و بدینسان حزب بلشویک تنها حزب عمده و بانفوذ در دستگاه حکومتی شوراها باقی ماند. به این ترتیب روشن است که تبدیل شدن حزب بلشویک به یگانه حزب در دستگاه حکومتی شوراها امری ارادی و تحمیلی از جانب خود آنها نبود، بلکه حاصل یک پروسه پیچیده در دوره انقلاب، و بخصوص عملکرد احزاب خرده بورژوازیی ای بود که سه هملا با پای خود نظام شورایی را ترک کردند.

IV - ضرورت مقابله با تمایلات فدرالیستی: سقوط دستگاه حکومتی تزار و خلاه

سیاسی که بدینسان بوجود آمده بود از یکسو، و شکل گیری محلی و خود بخودی شوراها از سوی دیگر شرایطی را فراهم آورده بودند که در متن آن از همان نخستین روزهای پس از انقلاب اکثر جمهوری های نیمه مستقل و مناطق خود مختاری در گوشه نقاط روسیه شکل گرفتند. این "جمهوری های" محلی حتی شورای کمیسارهای خودشان را هم تشکیل داده بودند و به تصمیمات دولت مرکزی در پتروگراد (و بعداً در مسکو) توجه ناکافی می کردند. (۱۰۳)

در متن چنین اوضاع و احوالی که همزمان با شروع جنگ داخلی بود، لزوم تمرکز و تأمین حاکمیت مستقیم دولت مرکزی بر مناطق مختلف روسیه به مسئله پراهمیت و عاجلی بدل میشد، بویژه آنکه بدلیل عدم هماهنگی فعالیت این مناطق خود مختار با دولت مرکزی، آنان بر احتی بدست گارد های سفید می افتادند و بدینسان تداوم حاکمیت دولت مرکزی را با خطرات جدی مواجه می ساختند. در چنین جوی از فدرالیسم طلبی بود که دولت مرکزی هر چه بیشتر مجبور میشد تا از یکسو حقوق و اختیارات شوراهای محلی را محدود نماید، و از سوی دیگر نهادهای دولتی را نیز مستقل از حسابرسی و کنترل مستقیم آنان سازمان دهد.

V - خارج شدن کارکرد نهادهای اقتصادی از کنترل مستقیم شوراها: زمانیکه

قرارداد صلح برست با دولت آلمان بسته شد (۳ مارس ۱۹۱۸) معلوم گردید که طی دوران جنگ جهانی اول ۴۰ درصد از صنعت روسیه و جمعیت صنعتی امپراطوری قدیم روسیه، ۷۰ درصد از تولید آهن و فولاد آن کشور، و ۹۰ درصد از تولید شکر یا زمین

رفته و یا مختل شده بودند. (۱۰۴) این وضعیت طی جنگ داخلی (۲۰ - ۱۹۱۸) کماکان تداوم یافت. (۱۰۵) و البته این بدان معنا بود که همراه با تضعیف و اختلال در صنعت روسیه، پرولتاریای متشکل در آن نیز روبه نقصان می‌گذاشت. طبق آماری که در دست است تعداد پرولتاریای شاغل در صنعت در سال ۱۹۱۳ به ۶۰۰،۰۰۰ و در سال ۱۹۱۷ به ۳،۰۰۰،۰۰۰ نفر رسید ولی پس از آن سال این تعداد بطور تصاعدی روبه نقصان گذاشته بود؛ مثلاً تعداد پرولتاریای صنعتی روسیه که در سال ۱۹۱۸ به ۲،۵۰۰،۰۰۰ نفر بالغ می‌شد، در سال ۲۱ - ۱۹۲۰ به ۱،۴۸۰،۰۰۰ نفر و بالاخره در طی سال‌های ۲۲ - ۱۹۲۱ به ۱،۲۴۰،۰۰۰ نفر یعنی کمتر از نصف جمعیت پرولتاریای صنعتی سال ۱۹۱۳ (سال پیش از شروع جنگ جهانی اول) تنزل یافته بود. (۱۰۶)

در چنین اوضاع متشنجی که پرولتاریا و صنعت روسیه در آن بسر می‌برد، و در شرایطی که تا مبنی‌های جبهه‌های جنگ از فوریت برخوردار بود، سازماندهی و مدیریت موثر صنعت و اقتصاد شوروی به یک معضل عاجل بدل شد. بدین منظور قرار مربوط به کنترل کارگری در کنفرانس کارگران فلز در ۱۸ اکتبر ۱۹۱۸ ملغی شد (۱۰۷) و متعاقباً قرار مربوط به مدیریت تک نفره با محدودیت‌هایی درکنگره نهم حزب کمونیست شوروی به تصویب رسید. (۱۰۸) لنین البته از این وضعیت هیچ فضیلتی نمی‌ساخت و مستمراً از آن بعنوان یک عقب‌نشینی از تئورهای آوریل‌اش و به نفع سرمایه‌ها دگر کرده و برخاسته موقت بودن این عقب‌نشینی انگشت می‌گذاشت. (۱۰۹)

ولی لنین به همان اندازه که لزوم استفاده از متخصصین بورژوا برای گردانیدن سریع چرخ صنایع را نوعی سازش قلمداد می‌کرد، به همان اندازه آن را سازشی میدانست که بدلیل ضعف و ناتوانی نظام کنترل کارگری در مدیریت صنعت به دولت‌شوراها تحمیل شده بود. او در این باره می‌نویسد:

اگر پرولتاریا از طریق قدرت‌شوراها، موفق شده بود آمارگیری و کنترل را در سطح دولت سازمان دهد، یا حداقل اساساً این کنترل را پایه‌گذاری کند، سازش‌های مشابهی ضروری نبود. (۱۱۰)

و در دفاع از لزوم استفاده از متخصصین بورژوا در نهادهای صنعتی و اقتصادی کشور نوشت:

ما ضرورت قرار دادن این گروه‌ها در یک وضعیت بهتر را بر رسمیت می‌شناسیم زیرا گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم بدون استفاده از متخصصین بورژوا غیرممکن است، و تمام پیروزی‌هایمان، یعنی تمام پیروزی‌های انقلابمان که توسط پرولتاریای کهنیمه پرولتاریا و دهقانان خرده‌مالک را به زیر پرچم خود گردآورده، بخشا به یمن مهارت‌مادران استفاده از این متخصصین بورژوا مقدور

شده است. این سیاست ما که هم اکنون در مسایل نظامی
بکار گرفته شده میباشد عیناً در مسایل مربوط به
بازسازی داخلی ما بکار برده شود. (۱۱۱)

بدین سان بجای نظام کنترل کارگری و سیستم سراسری آن که قرار بود از طریق شورای عالی اقتصاد ملی (ونسنخا) هماهنگ شود، صرفاً خودونسنخا باقی ماند. این ارگان برای تمرکز کارهای محوله دست به ایجاد یک سیستم کنترل هرمی متمرکز زد بدین نحو که برای پیشبرد عرصه های مختلف صنعت این ارگان نهادهایی موسوم به "کمیته های اصلی" یا گلاوگی (galavki) را بوجود آورد. این کمیته ها از طریق انضام کمیته های ویژه ای که پیشتر از طرف رژیم تزار برای گردانیدن صنعت در طی دوره جنگ جهانی اول بوجود آمده بودند تشکیل میشدند و عمدتاً همان بوروکراتها و کارگران قدیم این کمیته ها را مجدداً به اشتغال خود در می آوردند، بعنوان مثال میتوان از کمیته توزیع فلزات، کمیته نظارت بر صنایع بافندگی، کمیته کارهای غذایی، صنایع و چای و غیره نام برد که همگی به شیوه بالا تشکیل شده بودند. تعداد این کمیته ها تا سال ۱۹۲۵ به ۴۲ عدد میرسید. (۱۱۲) این کمیته ها میتوانند مدیریت صنایع مربوطه را خود مستقیماً تعیین نمایند. هر چند تصمیمات مدیریت اداری بنگاه های تولیدی کماکان تابع "شورای مدیریت اقتصادی" بنگاه های مربوطه میشد که از نمایندگان کارگران، کارکنان و پرسنل شاغل در بنگاه و همینطور نمایندگان اتحادیه های کارگری و ارگانهای شورایی زیربط تشکیل میگرفتند، ولی دست مدیر فنی - اجرایی بنگاه کاملاً باز بود زیرا و صرفاً به کمیته ریای دولت مرکزی یا گلاوگی مربوطه خود جوابگو بود. (۱۱۳) به همراه ایجاد این "کمیته های اصلی" شورای عالی اقتصاد ملی در سطح منطقه ای و ایالتی نیز اقدام به ایجاد ارگانهای محلی خود کرد. این ارگانها فعالیت ونسنخا را در سطح محلی به پیش می بردند. متعاقباً قرار شد که بنگاه های تولیدی هر رشته صنعتی در یک تراست واحد که مستقیماً به "کمیته اصلی" مربوطه خود جوابگو است سازمان یا بندها این بدان معنا بود که دیگر ارگانهای محلی شورای عالی اقتصاد را بطور بین بنگاه های تولیدی محلی هر رشته و "کمیته اصلی" آن نبودند. واضح بود که با تقسیم اختیارات قبلی ارگانهای محلی ونسنخا بین "کمیته های اصلی" موجود ضرورت وجودی این ارگانهای محلی از یکسوا ز بین میرفت و از سوی دیگر نظام کنترل و مدیریت صنایع و اقتصاد کشور بیش از پیش بصورت متمرکز و مستقل از نهادهای محلی شوراها عمل میکرد. تا آخر سال ۱۹۱۹ دیگر نتوانستند از صنایع دولتی بدین سان سازمان یافته بودند. (۱۱۴) چنین تمرکزی قطعاً با روحیه کارگران صنعتی روسیه که پیشتر در کمیته های کارخانه متشکل شده بودند و از طریق آن کمیته ها نقش تعیین کننده ای را در کنترل و مدیریت کارخانه ها بعهده

دا شدند، سازگاری نبود، بدین لحاظ تصمیم مربوط به تراستی کردن صنایع و تمرکز کنترل و مدیریت آنان مورد اعتراض شدید بخشی از نمایندگان هفتمین کنگره سراسری شوراهای (دسامبر ۱۹۱۹) واقع شد، و بالاخره کنترل متمرکز صنایع، به مفهوم سازماندهی و مدیریت این بخش از اقتصاد کشور بدور از دخالت مستقیم سازمانهای توده‌ای کارگران شاغل در آن، بعنوان یک اقدام موقت ولی ضروری به تصویب نهایی کنگره رسید. (۱۱۵)

بنا بر این در پایان جنگ داخلی با این وضعیت مواجهیم که بخش مهمی از وظایفی که پیشتر به شوراهای محلی واگذار شده بود* یک به یک از آنان پس گرفته میشود و در عوض برای پیشبردهای وظایف کارگانی در جوارشان ولی مستقل از کنترل و حسابرسی مستقیم آنان - یا در بهترین حالت در وابستگی مشروط به آنان - سازمان می‌یافتند، البته به همان اندازه که نهادهای ما وراء شورایی تقویت میشدند به همان اندازه نیز آنها دشوار تضعیف میگردد و نقش و جایگاه آنان از جذابت کمتری برای توده‌های کارگرو زحمتکش برخوردار میشود.

کامنف در هفتمین کنگره سراسری شوراهای که در دسامبر ۱۹۱۹ برگزار شد، این نکته را خود چنین متذکر میشود:

ما میدانیم که بدلیل جنگ بهترین کارگران، و آنهم در تعداد بسیار زیادی، از شهرها خارج شده‌اند و البته به این دلیل در موارد زیادی دیگر ایجاد یک شورای کارآمد در این یا آن مرکز یا حتی یا محلی به سختی ممکن است... [در چنین اوضاعی] جلسات پلنوم‌های شوراهای که قرار است به مثابه نهادهایی سیاسی عمل کنند به هدر میروند، و شرکت کنندگان این جلسات نیز اغلب خودشان را با کارهای خرد ساده مشغول میکنند... همینطور جلسات عمومی شوراهای قدرت فراخوانده میشوند و وقتی هم بالاخره نمایندگان در این جلسات حضور بهم می‌رسانند، شرکتشان صرفاً برای این است که یا گزارشی را تصویب کنند، یا به سخنرانی‌ای گوش دهند، و یا به کارهایی از این قبیل بپردازند. (۱۱۶)

چنین اختلالاتی در کارکرد شوراهای محلی البته موجب میشد که نقش ارگانهای مرکزی شوراهای نیز در مقایسه با گذشته کمرنگ شود و سونا رکم (شورای کمیاریای خلق) هرچه بیشتر خودمستقلا تصمیم گیرد، براساس تحقیقات یکی از تاریخ نگاران

* رجوع کنید به اسناد ۱ تا ۳ موجود در همین شماره بولتن.

شوروی، طی سال اول حکومت شوراها سونا رکم ۴۸۰ قرا رو حکم را به تصویب رسانده بود که از این تعداد فقط ۶۸ عدد به کمیته اجرایی مرکزی شوراها ارائه شده بود. (۱۱۷) هرچند استقلال عمل سونا رکم در شرایط اضطراری در قانون اساسی ۱۹۱۸ بر رسمیت شناخته شده بود (۱۱۸)، و هرچند شرایط جنگی آن زمان دلیل کافی برای تصمیمات اضطراری سونا رکم فراهم میکرد ولی از آنجا که این استقلال عمل سونا رکم با نقصان قدرت دیگر تشکلات منتخب شوراها ملازم بود (۱۱۹)، لذا حتی در همان بحبوحه جنگ داخلی نیز حدود اختیارات حقوقی سونا رکم برای تصمیمگیری در دوران اضطراری مورد اعتراض جدی کنگره‌های سراسری شوراها واقع میشد (۱۲۰) در کنگره هفتم سراسری شوراها (دسامبر ۱۹۱۹) برای ارتقاء اتوریته کمیته اجرایی مرکزی اختیارات بیشتری به پرزیدیم آن تفویض شد از جمله پرزیدیم کمیته مرکزی میتواند بجای آن تصمیمات سونا رکم را به تصویب رسانده یا اجرای چنین تصمیماتی را معلق نگه دارد. (۱۲۱) در کنگره هشتم سراسری شوراها (دسامبر ۱۹۲۰) بر حقوق و اختیارات پرزیدیم کمیته اجرایی با زهم افزوده شد و علاوه بر اینکه مجاز شد تا در صورت لزوم خود مصوبات سونا رکم را با اصلاحی کند از این اختیارات نیز برخوردار شد که به نام کمیته اجرایی مصوبات و احکام جدیدی را صادر نماید. (۱۲۲) همینطور کنگره هشتم شوراها حقوق کمیته‌های اجرایی منطقه‌ای را با دقت بیشتری تعریف کرد. از جمله این کمیته‌ها (ونه ارگانهای پائین تر) از این حق برخوردار شدند که هر زمان به تشخیص خودشان هر یک از احکام یا مصوبات هر کدام از کمیته‌های خلق مغایر با احکام قبلی ارگانهای مرکزی دولت شوراها باشد، انجام یا اتخاذ آن را معلق نگه دارند. (۱۲۳) بعلاوه کنگره هشتم برای تقویت کمیته اجرایی مرکزی شوراها تعداد اعضا آنرا که طبق قانون اساسی ۱۹۱۸، ۲۵۰ نفر تعیین شده بود به ۳۰۰ نفر افزایش داد. تا آنجا که به محدود کردن دخالت‌های تعریف نشده حزب در امور دولتی شوراها برمیگشت، اساساً سه مصوب کنگره هشتم حزب کمونیست شوروی (مارس ۱۹۱۹) در این زمینه صراحت دارد، طبق این اساساً همه را بطلان حزب و شوراها میبایست به شیوه زیر تنظیم گردد:

شوراها آن سازمانهای حکومتی طبقه کارگر و دهقانان فقیر هستند که از طریق شان دیکتاتوری پرولتاریا تا زمانیکه هرگونه دولتی زوال یابد، معمول میشود. ...

حزب کمونیست آن سازمانی است که در صفوف خود تنها پیشروان پرولتاریا و دهقانان فقیر را متحد میکند یعنی آن بخشی از این طبقات را متحد میسازد که آگاهانه برای تحقق برنامه کمونیستی تلاش می‌ورزند. ...

وظایف تجمعات حزبی در هیچ شرایطی نباید با وظایف ارگانهای دولتی از جمله شوراها قاطی شود. ... حزب میبایست در چهارچوب قانون اساسی شوراها برای اتخاذ تصمیماتش توسط ارگانهای شورایی اهتمام ورزد، وظیفه حزب تلاش برای هدایت کارشوراهاست نه اینکه جایگزین آنان شود. (۱۲۴)

ولی علیرغم وجود چنین مصوبات روشن و صریحی پروسه خارج شدن نهادهای دولتی از کنترل و حسابرسی مستقیم شوراها، و تفوق یافتن حزب بر ارگانهای متعارف شورایی در آن سالها کماکان جاری بود، و به همان سرعتی که چنین پروسه‌ای در جریان بوده همان سرعت نیز پروسه ورود اعضا بوروکراسی قدیم به مشاغل اداری و اجرایی نهادهای دولتی جریان داشت. لنین بدون آنکه از این وضعیت، یعنی تفوق حزب به نهادهای شورایی و ورود اعضا بوروکراسی قدیم به مشاغل دولتی، فضیلتی بسازد، آن را بعنوان یک واقعیت انکارناپذیر و تحمیلی آن دوران پذیرفته علت اش را خطاب به کنگره هشتم حزب (مارس ۱۹۱۹) چنین توضیح میدهد:

ما تنها زمانی میتوانیم بر علیه بوروکراسی تا آخرین حدوتا رسیدن به پیروزی کامل مبارزه کنیم که تمام جمعیت مردم در کار دولت شرکت ورزند، در جمهوریهایی بورژوازی نه فقط چنین چیزی غیرممکن است بلکه خود قانون مانع از اجرای آن میباشد. ... آنچه ما تاکنون در این زمینه انجام داده ایم این بوده که این موانع را از سر راه برداریم ولی کماکان هنوز ما به آن مرحله‌ای نرسیده‌ایم که [تمام] مردم زحمتکش بتوانند در دولت شرکت کنند. بجز مسئله قانون سطح فرهنگی نیز مطرح است و این یکی را نمیتوان با لغاء هیچ قانونی برطرف کرد. بدلیل پائین بودن سطح فرهنگی، شوراها که بر اساس برنامه‌اشان قرار است ارگانهای حکومت توسط مردم زحمتکش باشند، در حقیقت به ارگانهای حکومت برای مردم زحمتکش توسط بخش پیشرفته پرولتاریا، نه تمام توده مردم زحمتکش، بدل شده‌اند. ...

... تمام شواهد دل‌براین است که در آتی نزدیک مسا از آن ذخیره وسیع [انسانی] برخوردار خواهیم شد که دیگر نمیتوانند ما پندگنان بخش کوچک پرولتاریا را، که فعلاً

بیش از حد زیر فشار کار دولت قرار گرفته‌اند، جایگزینی شود، ولی بهررو وضعیت حال ما از این جنبه فوق العاده دشوار است، بوروکراسی شکست خورده است، استعمارگران نابود شده‌اند، ولی سطح فرهنگی هنوز ارتقاء نیافته و در نتیجه بوروکراتها مجدداً پست‌های قدیمی شان را اشغال میکنند. (۱۲۵)

بر اساس چنین تحلیلی از پیدایش و پیاگیری پدیده بوروکراسی بود که لنین بر خملت آموزش - فرهنگی این دوران تاکید دارد و در کارهای مختلفی که در این دوران تدوین کرده با طرح نموده مستمراً بر روی نقشی که شوراها در تسریع این پروسه میتوانند ایفاء کنند تاکید میگذارد. (۱۲۶) از جمله او در این مورد میگوید:

تنها در شوراهاست که توده‌های استعمار شده واقعاً شروع به یادگیری میکنند، آنها نه از روی کتاب بلکه از تجارب عملی خودشان است که در شوراها چگونگی ساختن سوسیالیسم، ایجاد یک انضباط جدید سوسیالیستی و [لزوم] تداوم اتحاد آزادانه کارگران آزاد را فرا می‌گیرند. (۱۲۷)

تا زمانیکه سطح فرهنگی توده‌های مردم علی‌العموم افزایش یابد لنین برای جلوگیری از زیاده‌رویهای بوروکراسی یا خطر بوروکراتیزه شدن بخش پیشرو پرولتاریا بر لزوم ایجاد نوعی مکانیسم کنترل از پائین اشاره دارد، نهادی که بالاخره بدین منظور در فوریه ۱۹۲۰ تأسیس شده هیئت بازرسی کارگران و دهقانان نام گرفت، اعضاء آن قرار بود بطور مستقیم توسط همان کسانی که اعضاء شوراها را انتخاب میکردند، انتخاب شوند تا امکان هیچگونه اعمال بوروکراتیک در تعیین اعضاء آن وجود نداشته باشد، بعلاوه اعضاء آن فقط میتوانند برای یک دوره کوتاه انتخاب شوند تا بدین سان به تدریج همه کارگران و توده‌های فقیر دهقانان، اعم از زن و مرد، از امکان شرکت در این هیئت بازرسی برخوردار شوند، همچنین اتحادیه‌های کارگری حق اعتراض بر علیه انتخاب هر کدام از اعضاء هیئت بازرسی را داشتند و میتوانند نسبت به تقاضای عزل و تعویض آنرا کنند، این تلاش البته موفق از آب در نیا مد زیرا پس از یک دوره کوتاه این کمیسیون در ۱۹۲۳ در کمیسیون کنترل حزبی عملاً ادغام شد و اعضاء آن نیز دیگر نه بطور مستقیم توسط خود توده‌های کارگران و دهقانان بلکه از بالاتر توسط کمیته مرکزی حزب انتخاب میشدند، در سالهای بعد هیئت بازرسی کارگران و دهقانان بجای آنکه به مثابه ابزاری نافذ بر علیه خطر بوروکراتیسم مبارزه کند هر چه بیشتر بصورت ابزاری برای تسویه‌های حزبی بکار گرفته شد، بنا بر این در ظرف چند سال این هیئت بازرسی برخلاف هدف

اولیه ایجادش به ابزاری برای تحکیم موقعیت بوروکراسی در حزب و در دستگاه دولتی بدل شد. (۱۲۸)

در مجموع میتوان گفت که در فاصله بین سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ علل عینی اجتناب ناپذیری به تضعیف شوراها را در من زده بودند و هرچند تا مطلوبی این اوضاع از جانب سازماندها و انقلاب اکتبر و فعالین جنبش شورایی بروشنی درک میشد ولی راه برون رفت از این وضعیت برای آنان به هیچوجه روشن نبود. ملاحظاتی لنین در این زمینه، و بویژه تاکید او بر روی کار فرهنگی و ایجاد یک کمیسیون بازرسی هیچیک برای رفع این معضلات کافی نبودند و هرچند قطعا هر یک به نوبه خود تا ثیراتی را به همراه داشتند. چشم انداز عمومی در آن سالها این بود که با پایان یافتن جنگ داخلی و تثبیت سیاسی رژیم شوروی امکان رفع معضلات موجود در این عرصه فراهم میشود و شوراها دوباره موقعیت و جایگاه قبلی خود را بازیابند. متاسفانه چنین خوشبینی‌ای موجه از آب در نیا مد. برای بررسی دلایل این امر ضروری است تا وضعیت شوراها طی دوران نپ (۱۹۲۱-۲۸) را بررسی نمائیم.

۵ - تحولات شوراها طی دوران نپ (۱۹۲۱-۱۹۲۸)

با پایان جنگ داخلی، آن شرایط عینی نیز که تا آن زمان مانع از فعل و انفعال متعارف ارگانهای شورایی میشدند از بین رفتند. همینطور در فاصله بین سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۸ اقداماتی به منظور احیاء و فعال کردن شوراها در روسیه صورت گرفتند. ولی ما حاصل نهایی این پروسه نه تنها به عروج مجدد نظام شورایی منجر نگردید بلکه برعکس از سال ۱۹۲۸ به بعد دیگر شوراها از محتوای تهی شدند. در توضیح این تحولات اغلب گفته میشود که انقباض اولیه‌ای که در دوران جنگ داخلی در دولت شوروی بوجود آمده بود، و بوروکراسی که در اثر این انقباض در آن پدید آمده و به ایجاد محدودیت‌های جدی‌ای بر سر آزادی عمل و دخالتگری نهادهای محلی شورایی منجر شده بود، آن عوامل اصلی‌ای هستند که موجب بازتولید این وضع نابسامان طی سالهای پس از پایان جنگ داخلی شدند تا به آن حد که دیگر در اثر انقباض و بوروکراسیسم با هم بیشتر از ضحلال نهایی نهاد شورایی به نفع ایجاد یک دولت متمرکز، ما فوق مردمی و بوروکراتیک صورت گرفت.

چنین سیر استدلالی از دو جنبه مجاب کننده به نظر نمی رسد. اول آنکه از نظر تاریخی سیر جایگزینی حزب به جای دولت، و بوروکراسی تیزه شدن دومی به ضرر محدود شدن آزادی عمل و تضعیف موقعیت و عملکرد شوراها یک پروسه خطی و ممتد را در سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۸ طی نکرد. چه بلافاصله پس از سال ۱۹۲۱ (۱۲۹) و چه همانطور که خواهیم دید بویژه طی سالهای ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸ دولت شوروی خود اقدامات جدی‌ای را برای احیاء و فعال کردن نهادهای شورایی در دستور کار قرار داده بود. طبیعا

منطقی به نظر نمی رسد که همان دولتی که برای تقویت واحیات شوراها تلاش میکنند در عین حال خواهان تضعیف واحیات آنان باشد. از نقطه نظر تحلیلی نیز چنین سیر استدلالی قانع کننده نیست. زیرا اگر بوروکراتیسم از پایه های مادی معینی برخوردار است - که حتما است - و اگر این زمینه های مادی را با یستی در چینی فراتر از خواستها و امیال فردی این یا آن بوروکرات یعنی باید در مناسبات تولیدی معینی درجا معه شوروی جستجو کرد، در آن صورت بدوا با یستی نشان داد که چگونه این مناسبات تولیدی معین در آن جا معه شکل گرفتند تا بوروکراتیسم به نهادهای سیاسی آن مناسبات بدل شود. به عبارت دیگر اگر بوروکراتیسم یک روبنای سیاسی جا معه شوروی است و اگر بدین مفهوم خود با زتاب نوعی مناسبات تولیدی معین است در آن صورت آنچه بوروکراتیسم را طی سالهای ۱۹۲۱ به بعد تقویت کرده و تثبیت نمود و امکان تداوم و بازتولید مجدد آن را فراهم آورد نمیتواند خود پدیده بوروکراتیسم باشد. زیرا در آن صورت چگونگی تداوم این معلول به صرف وجود قبلی آن توضیح داده شده است و این قطعاً یک روش ماتریالیستی تبیین این قضیه نمیتواند باشد.

گرایش بطرف انقباض نهادهای دولتی و مستقل شدن آنان از کنترل و نفوذ ارگانهای شورایی برخلاف آنچه بسادگی توسط بسیاری از منتقدین "دمکراتیک" شوروی عنوان میشود نه اساساً میتواند ناشی از تلاش بوروکراسی برای بوروکراتیزه کردن بیشتر دولت باشد، ونه اساساً در نتیجه مجادلات این یا آن جناح درونی حزب برای بدست گرفتن زمام امور تشدید میشود، هر چند البته انقباض بیشتر نهادهای دولتی در دست بوروکراسی وجناحهای غالب حزبی میتواند است ابزار مناسبی برای تقویت بوروکراتیسم و حذف مخالفین باشد. و بود. جدایی روبه تزايد نهادهای دولت از ارگانهای شورایی کارگران و زحمتکشان روسیه ریشه در مناسبات سرمایهداری داشت که طی دوران نپ به رشد آنان افزوده میشد. با شروع نپ مناسبات کالایی - پولی به تدریج در تمام سطوح جا معه به مناسبات مسلطی بدل شده بودند. در کارخانه مناسبات کارمزدی مجدداً به قوت قبلی خود احیاء میشدند، و دیگر چه در موسسات خصوصی و چه در بنگاههای دولتی تا مین سود حداکثر و بهر قیمت سودآور شدن به عامل اصلی تولید بدل شده بود. در عرصه کشاورزی نیز محرکه دهقانان را تولید بیشتر برای بازار و کسب سود بیشتر تشکیل میداد. به این اوضاع شرکت تراست ها و بنگاه های خصوصی خارجی در فعال کردن اقتصاد شوروی نیز با یستی افزوده شود که قطعاً نیت شان از چنین اقدامی کسب سود هر چه بیشتر بود. همچنین در متن چنین توسعه مناسبات کاپیتالیستی جمع وسیعی از نپ من ها و واسطه های تجاری پا گرفته بودند که برای آنکه از این نمذیرای خود کلاهی بسازند یک شبکه وسیع خصوصی خرید و فروش را سازمان داده

بودند. (۱۳۰) اتخاذ این برای اوضاع آن زمان شوروی یک ضرورت تحمیلی و غیر قابل اجتناب بود و البته فواید اقتصادی و سیاسی معینی را برای آن جا معصه به ویژه کارگران و زحمتکشان آن به همراه داشت. از جمله به لطف بهبود اوضاع اقتصادی شوروی سطح دستمزدها و معیشت کارگران در مقایسه با سالهای قبل بطور انکارناپذیری ارتقاء یافت و اوضاع داخلی پراز مناقشه و نا رضایتی شوروی آرام گرفت. ولی این یک روی سکه است، زیرا اگر جا معه تولیدکنندگان همبسته یعنی جا معه ای که مالکیت اشتراکی در آن متکی به تعاونی های تولید و توزیع خود تولیدکنندگان مستقیم است شرایطی را فراهم می آورد که در آن دولت در جا معه حل شده و از بوروکراسی و نهادهای دولتی مافوق مردم خبری نیست؛ ولی ————— جا معه ای که مناسبات کالایی — پولی در آن با آزادی کامل عمل میکنند و تصمیم گیری انفرادی این یا آن مدیر موسسه، تا جریا تولیدکننده خرد کم و کیفیت تولید و به تبع آن چگونگی توزیع فرآورده های آن را تعیین می سازد، تنها وجود یک سیستم دولتی متمرکز، هرمی و مافوق مردم است که میتواند زمان امور را در دست نگه دارد و از فروپاشی شیرازه جا معه مانع کند. گرایش روبه تراید به مستقل شدن دستگاه و نهادهای دولتی آن زمان شوروی از ارگانهای شورایی کارگران و زحمتکشان روسیه، گرایشی بود که در پاسخ به این نیاز فرا بنده مناسبات کالایی — پولی با زارت قویت میشد، ریشه میداد و عملاً ناقض تمام تصمیمات حقوقی میشد که نهادهای مختلف دولت شوراها برای محدود کردن این گرایش و قلع و قمع عوارض و تبعات آن — بوروکراتیسم و ... — به تصویب میرساندند. و این روی دیگر سکه است.

بعلاوه از آنجا که در غیاب احزاب دیگر، این تنها حزب بلشویک بود که بطور اجتناب ناپذیری با نهادهای دولت شوراها عجین شده بود و از آنجا که فی الحال یک آرایش محکم سازمانی در این حزب موجود بود، گرایش بسمت ادغام نهادهای دولتی در دستگاه حزبی و تفوق یافتن دومی به اولی بطور اجتناب ناپذیری صورت میگرفت. این چنین بود که ما شا هدی مطلق سالهای نپازیک سو جدایی بین دستگاه دولتی و سازمانهای شورایی مستعمر را تشدید میشود، و از سوی دیگر همزمان با این جدایی حزب و سازمانهای آن جایگزین شوراها و فونکسیونهای اجرای آن میشوند. این وضع تا سال ۱۹۲۲ به یک پدیده بدیهی درآمده بود، بنحوی که زینوف در کنگره دوازدهم حزب (آوریل ۱۹۲۳) در این باره میگوید:

ما به یک کمیته مرکزی قوی و قدرتمند و احد احتیاج داریم که رهبر چیزی باشد... کمیته مرکزی به این علت کمیته مرکزی است که همزمان هم برای شوراها، هم برای اتحادیه های کارگری، هم برای تعاونی ها، هم برای

کمیته اجرایی های منطقه ای (۱۳۱) و هم برای تمام طبقه
کارگر کمیته مرکزی است. بدین سان است که نقش رهبری
آن ایفاء میشود و در این رهبری است که دیکتاتور
[پرولتاریا] خود را نشان میدهد. (۱۳۲)

این گرایش به جدایی دستگاه دولتی از سازمانهای شورایی و ادغام
نهادهای دولتی و حزبی که مستمرا به ضرر انتخابی بودن نهادهای شورایی و
کمرنگ شدن اهمیت و جایگاه آنان منجر میشد، دیگر نه تنها بعنوان یک نقض و
کمبود مورد ارزیابی واقع نمیشد. همانطور که لنین صراحتا از آن بیاد میکرد.
بلکه متاسفانه از آن حتی فضیلت ساخته شده و شوریزه میگردد، (۱۳۳) بنحوی که
با لایحه کنگره دوازدهم حزب طی قطعنامه ای اعلام نمود:

دیکتاتوری پرولتاریا تنها در شکل دیکتاتوری
بخش پیشرو آن یعنی دیکتاتوری حزب کمونیست میتواند
تضمین گردد. (۱۳۴)

جا بگزینی حزب بجای شوراها و تضعیف نقش و جایگاه دومی یک اقدام بلا فصل
و فوری نبود. کاملا برعکس به این دلیل که نهادهای وارگانه های اقتصادی، و سپس
قضایی، انتظامی و ارتش هر چه بیشتر از کارکرد و عملکردی مستقل از شوراها
برخوردار شده و از حساسی و کنترل مستقیم آنان خارج میشدند، بود که بر شتاب
پروژه جدایی دستگاه دولتی از شوراها و به تبع آن تفوق یافتن حزب به دستگاه
دولتی افزوده میشد. یک بررسی از چگونگی سیر این پروسه در عرصه های مختلف
روشنگر مسئله است:

۱- در زمینه اقتصادی: در طول دوران کمونیسم جنگی از یکم شورای عالی
اقتصادی ملی (ونسنا) شاخه های ایالتی خود را بوجود آورده بود، و از سوی دیگر
برای هدایت و نظارت به کار کرده رسته از صنعت "کمیته های اصلی" بی (کلاوگی) در
جوار شورای عالی ایجاد شده بودند که به توبه خود در هر ایالت اقدام به
ایجاد شاخه های محلی کرده بودند. بنا بر این در طول دوران کمونیسم جنگی کنترل
صنایع ملی شده بطور مشترک توسط شاخه های محلی و نسنا و "کمیته های اصلی"
صورت میگرفت هر چند که اختیارات و حقوق دومی در نظارت و کنترل واحدهای
صنعتی بر حقوق و اختیارات اولی تقدم داشت. شاخه های محلی و نسنا به نوعی
به شورا های منطقه ای جوابگو بودند حال آنکه شاخه های محلی کمیته های اصلی
فقط به کمیته ما فوق خود جوابگو بودند و لذا نظارت یا کنترلی از پاشین به کارکرد
آنان اعمال نمیشد. با شروع نپ تمرکز جدیدی در ساختار ارگانهای کنترل و
مدیریت صنایع روسیه صورت گرفت، از یکسو "کمیته های اصلی" منحل شدند و از سوی
دیگر دستگاه اداری سازمان مرکزی شورای عالی اقتصاد ملی متورم شد. این

پروسه بدین سان رخ داد. بدواً بنگاه‌ها و موسسات هر رشته از صنعت بصورت تراستهای بزرگی سازمان یافتند. هر تراسه تعداد زیادی از بنگاه‌ها و موسسات منفرد هر رشته صنعتی را در بر می‌گرفت و میبایست بر اساس اصل سوددهی و بهره‌وری اقتصادی خود کفا میشد. برای اعمال نظارت‌هایی به کارکرد این تراسه‌ها شورای عالی اقتصاد ملی که دیگر از وجود "کمیته‌های اصلی" برخوردار نبود یک "مدیریت مرکزی صنایع دولتی" در جوار خود بوجود آورد. این مدیریت مرکزی برای هر رشته صنعتی بخش‌های ویژه‌ای داشت که عمدتاً پرسنل آن را همان اعضاء سابق "کمیته‌های اصلی" تشکیل میدادند. (۱۳۵) با این حساب تغییر عمده‌ایی که بطور واقعی در زمینه مدیریت صنایع دولتی صورت گرفته بود تفویض اختیارات شاخه‌های محلی "کمیته‌های اصلی" به مدیریت خود تراسه‌ها بود که مستقیماً به "مدیریت مرکزی صنایع" جوابگو بودند. بجای کنترل محلی صنایع دولتی، این بار این قوانین بازار بودند که حد و حدود تولید بنگاه‌های دولتی را تعیین میکردند. بقاء هر تراسه یا بخشی از آن نیز دیگر تنها ما به قابلیت مدیریت محلی آن در پاسخگویی به نیازهای بازار بستگی داشت. دولت مرکزی در قبال سود و زیان تراسه‌ها کمترین مسئولیت حقوقی نداشت. قراره ۱۵ آوریل ۱۹۲۲ شورای کمیته‌های خلق موقعیت حقوقی تراسه‌ها را چنین تعریف میکند:

تراسه‌های دولتی ... بنگاه‌های صنعتی دولتی هستند که دولت به آنان مطابق با موازین مربوط به تأسیس شان استقلال عمل تفویض کرده است، ولذا بر اساس اصل سوددهی تجاری و با هدف تحصیل سود عمل میکنند. (۱۳۶)

تا اواخر اوت ۱۹۲۲، یعنی زمانی که پروسه تراسه سازی تقریباً به پایان رسیده بود، در مجموع بیش از ۴۲۱ تراسه صنعتی ایجاد شدند. این تعداد شامل بیش از ۵۰ تراسه در هر کدام از رشته‌های بافندگی، تولید فلز و صنایع غذایی، بیش از ۴۰ تراسه در چرم‌سازی، ۳۵ تراسه در صنایع شیمیایی و ۲۰ تراسه در صنایع تولید برق میشد. (۱۳۷) با این وصف طی سالهای ۲۳-۱۹۲۲ ما بایک سیستم متمرکز مدیریت در بخش صنایع دولتی مواجه هستیم که مستقیماً توسط سازمان مرکزی شورای عالی اقتصاد ملی اداره و کنترل میشوند هر چند که عملکرد بنگاه‌های محلی هر تراسه تابع قوانین بازار و حجم عرضه و تقاضای محصولاتشان میباشد. تا آنجا که به شاخه‌های محلی شورای عالی اقتصاد ملی بر میگشت آنان کماکان بر بخشی از صنایع نظارت داشتند ولی آنچه دیگر تحت نظارت آنان نبود بخش قابل ملاحظه‌ایی را در بر نمی‌گرفت. بعنوان مثال در بخش تولید فلز ۳۳ تراسه تحت کنترل شورای عالی اقتصاد ملی بود که در مجموع ۲۱۶ کارخانه و

۲۱۸.۳۴۴ کا رگر فلز را در بر می گرفت، حال آنکه ۲۴ تراست تولید فلز آلومینی که تحت نظارت شاخه های محلی شورای عالی اقتصاد ملی قرار داشتند در مجموع فقط ۹۵ کا رخانه تولید فلز با ۱۲۰.۷۰۱ کا رگر فلز کا را در بر می گرفتند. (۱۳۸)

با ایجاد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ادغام جمهوریهای اوکرائین، روسیه سفید، ماوراء قفقاز، و روسیه شوروی در یک فدراسیون واحد، تمرکز بیشتری در حیات کل این واحد جدید و به طریق اولی در حیات تک تک جمهوریهای آن صورت گرفت. با تصویب قانون اساسی ۱۹۲۴* عرصه عملکرد شورای عالی اقتصاد ملی علاوه بر جمهوری روسیه شوروی به سایر جمهوریهای اتحاد جماهیر شوروی توسعه یافت و صنایع در این جمهوریهها نیز زیر نظر و مرکزیت مرکزی و متمرکز آن قرار گرفتند. شعبات شورای عالی اقتصاد ملی در هر جمهوری بصورت مجریان آن وظایفش را پی می بردند. همچنین علاوه بر شورای عالی اقتصاد ملی که طبق قانون اساسی ۱۹۲۴ میتواند از شعبات محلی در جمهوریهها برخوردار شود، کمیساریای کار، توزیع و مالی نیز از چنین حقوقی برخوردار شدند و بدینسان مسایل اقتصادی در این سه زمینه نیز مستقیماً زیر نظر و دفاتر و ارگانهای مرکزی این کمیساریاها قرار گرفت (۱۳۵). تمرکز که همزمان با کم رنگ شدن دخالت و کنترل محلی ارگانهای شورایی صورت می گرفت، طی سالهای ۲۷-۱۹۲۶ تمرکز با زهم بیشتری در مدیریت و سازماندهی صنایع دولتی صورت گرفت. این اقدام اخیر ناشی از ضروریات ایجاد یک سیستم تولید با برنامه میشد و تا سالهای ۱۹۳۳ به درازا کشید. (۱۴۰) طی این پروسه آخرین بقایای دخالت و نظارت ارگانهای محلی شورایی بکلی حذف شدند.

II- در زمینه مورقضایی: حکم نوا مبر ۱۹۱۷ شورای کمیساریای خلق در مورد مورقضایی یک تحول اساسی در این زمینه موجب شده بود. بر اساس این حکم نظام قضایی سابق بکلی منحل اعلام شد و به جای نهادهای موجود قضایی دادگاههای خلقی تشکیل شدند. قاضی و مشاورین قاضی این دادگاهها جملگی میبایست توسط شوراهای محلی مربوطه انتخاب میشدند. تا بهمیت از قوانین قدیم "تا آنجا که چنین قوانینی فی الحال توسط انقلاب ملغی نشده اند و یا مغایر با شعور انقلابی و درک انقلابی از مورقضایی نیستند" برای دادگاههای خلقی مجاز بود. به عبارت دیگر آنجا که قانونی انقلابی وجود نداشت که چنین دادگاههای بی به آن اتکاء کنند، شعور انقلابی خود دادگاهها میبایست مبنای قضاوت قرار داده میشد. (۱۴۱) قرار فوریه ۱۹۱۸ که دومین قرار کمیساریای خلق در این زمینه بود با وضوح بیشتری

* - رجوع کنید به سند در همین شماره بولتن که بخشهایی از این قانون اساسی را در بر دارد.

جزئیات را مرأی‌نبین میکرد. (۱۴۲) مقدماتاً اختیارات مشاورین قضات بیشتر شده بود. این مسئله بویژه از آنروا اهمیت داشت که معمولاً بدلیل کمبود پرسنل ذیصلاح همان قضات قدیم میتوانستند دوباره به عنوان قاضی منتخب شورا به پست قبلی‌شان برگردند و لذا ضروری بود که کارگران و زحمتکشان از حقوق و اختیارات لازم برای اعمال کنترل بر آنان برخوردار باشند. از اینرو مشاورین خلقی قضات علاوه بر آنکه میبایست به اجرای درست قوانین در دادگاه‌ها نظارت میکردند در عین حال میتوانستند در هر مورد مشخصی مناسب بودن یا نبودن قاضی را بررسی کنند، و یا در میزان مجازات تعیین شده تخفیف دهند. (۱۴۳) به علاوه مشاورین قضات میتوانستند حکم‌نهایی قضات را در هر مورد که صلاح میدیدند زیر سؤال برده و مردود شمارند. به این ترتیب نقش ویژه قضات عملاً و رسماً در دادگاه‌های خلقی ملغی شده بود و منتخبین شورا‌های کارگران و زحمتکشان از حق دخالت مستقیم در چگونگی محاکمه و تعیین مجازات مجرمین برخوردار بودند. علاوه بر مشاورین قضات، دادستان و وکیل مدافع نیز بطور مستقیم توسط شورای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان انتخاب میشدند. (۱۴۴) در هر شورایستی از اسامی افرادی که برای انجام چنین وظایفی علاقمند بودند وجود داشت و شورا هر بار از میان این لیست، افراد مقتضی را انتخاب میکرد. همین‌طور انجام تحقیقات مربوط به هر مورد قضایی نیز توسط یک هیئت بازرسی منتخب شورای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان انجام میگرفت. (۱۴۵) این هیئت در صورت لزوم میتوانست از همکاری و مساعدت گارد سرخ، میلشیاای مردمی، و تمام افراد معمولی یا مقامات دولتی ذیربط بهره‌مند شود. بعبارت دیگر وظیفه بررسی شواهد و وظایف دادستانی مجزا شده بود و بطور مستقل توسط منتخبین شورا صورت میگرفت. همچنین استیناف و پژوهش رای دادگاه‌های محلی در صلاحیت دادگاه‌های منطقه‌ای ویژه‌ای قرار داشت که اعضای آن میبایست توسط کنگره‌های اعضای دادگاه‌های محلی انتخاب میشدند. (۱۴۶) قرارشوا مبر ۱۹۱۸ که سومین قرار کمیاریای خلق در زمینه امور قضایی است این نکته را روشنتر میسازد. طبق این قرار حق استیناف بعهدۀ "شورای قضات خلقی" که میبایست توسط کنگره منطقه‌ای قضات دادگاه‌های خلقی انتخاب میشد، واگذار گردیده بود. (۱۴۷) لنین دربارهٔ مزایای این نظام جدید قضایی و سادگی و غیر بوروکراتیک بودن کارکرد آن چنین اظهار نظر میکند:

در این مورد درست است که بگویم وظیفه ما آنست که
 بود؛ ما با مشکل زیادی در ایجاد یک دستگاه جدید
 [قضایی] مواجه نبودیم زیرا هر کس که بتواند بر اساس حس
 انقلابی، قضاوت طبقات زحمتکش عمل کند میتواند یک
 قاضی شود. ما البته به هیچوجه هنوز نتوانسته‌ایم کار در

این زمینه را به پایان رسانیم ولی از جهات متعددی موفق شده ایم که دادگاهها را به آنچه باید باشند تبدیل کنیم. ما ارگانهای بوجود آورده ایم که در آنها نه فقط مردان بلکه همینطور زنان، که [فعلاً] جزو اقشار عقب مانده و محافظه کار بوده* مردم بحساب می آیند، میتوانند بدون استثناء خدمت کنند. (۱۴۸)

با شروع نپ وضعیت نظام قضایی نیز تغییر یافت. برسمیت شناختن فعالیت بنگاههای خصوصی، کشت آزاد محصولات کشاورزی، تجارت آزاد، خرید و فروش نیروی کار چه در رابطه با بنگاههای دولتی و چه در رابطه با موسسات خصوصی همه و همه بدین معنا بود که حقوق طرفین درگیر در مبادلات وسیع کالایی - پولی این مناسبات کاپیتالیستی نیز بشکل حقوقی تضمین شوند. به علاوه دول خارجی تنها به شرطی مایل به دادن امتیازات و کمکهای اقتصادی به شوروی دوران نپ بودند که در آن یک سیستم جا افتاده و تضمین شده قضایی برقرار میشد. (۱۴۹) از اینرو طی سال ۱۹۲۲ به ترتیب چهار مجموعه قوانین در زمینه امور جنایی، مدنی، ارضی و کار به تصویب رسیدند. (۱۵۰) هر کدام از این مجموعه قوانین بیش از صد (ویا چند صد) قانون و تبصره های حقوقی مختلف را شامل میشد. نظارت به اجرای چنین سیستم پیچیده شده ای از قوانین قطعاً به قابلیت ها و توانایی های فنی بیشتری احتیاج داشت. دیگر صرف برخورداری از "حس انقلابی قضاوت" برای شرکت در دستگاه قضایی کافی نبود بلکه وقوف و آگاهی اولیه به این مجموعه قوانین جدید نیز یک ضرورت مبرم بود. (۱۵۱) از اینرو طی دوران نپ اقداماتی به منظور تخم می کردن ضوابط شرکت افراد در دستگاه قضایی و متمرکز کردن هر چه بیشتر این نهاد صورت گرفت. در مه ۱۹۲۲ همزمان با تصویب اولین قانون کیفری جمهوری سوسیالیستی روسیه، کمیاریای خلق برای دادگستری طرح پیشنهادی قرار دادی در مورد ایجاد دادستانی کشور را تسلیم کمیته اجرایی سراسری شوراها کرد. طبق این طرح، تمام دادستانهای محلی میبایست توسط دادستان کل کشور انتصاب میشدند و صرفاً به این نهاد جوابگو میبودند. این طرح علیرغم مخالفت وسیعی که برانگیخت با لاخره تصویب شد. (۱۵۲) متعاقباً حقوق شورا های محلی در انتخاب مستقیم مشاورین قضات و قضات دادگاههای خلقی با محدودیت های مواجه گردید بدین نحو که تا ثبت کمیاریای خلق برای دادگستری در تعیین قضات نیز ضروری شد. (۱۵۳) با ایجاد اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۲۳ به حقوق دادستان کشور با هم افزوده شد. وی نه تنها دیگر نمیتوانست نظردادستانهای کل جمهوریهای شوروی را (که در واقع امارا غلب سمت کمیاریای خلق برای دادگستری جمهوری مربوطه را عهده دار بودند) (۱۵۴) در هر مورد که به تشخیص او مغایر با قوانین عمومی اتحاد شوروی تصمیم گرفته بودند رد